

## نقد و بررسی غلط ننویسیم\*

فرهاد قربانزاده (پژوهشگر فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

استادم، افلاطون، را دوست دارم،  
ولی حقیقت را بیش از وی دوست دارم (ارسطو).

ابوالحسن نجفی، غلط ننویسیم، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۶، ویراست دوم: ۱۳۷۰.

کتاب غلط ننویسیم، که در این مقاله از زاویه‌هایی دیگر به نقد و ویراست دوم آن می‌پردازیم، نخستین بار در سال ۱۳۶۶ منتشر شد و «فهرستی است به ترتیب الفبایی از غلط‌های رایج در نوشته‌های امروز، اعم از غلط‌های املائی و انشایی، و استعمال نادرست واژه‌ها، از جمله واژه‌های مأخوذ از زبان‌های خارجی، و نیز اشتباهات صرفی و نحوی و به‌خصوص ... گرت‌برداری ... [و] دشواری‌هایی که در خود زبان وجود دارد و غالب اوقات نویسندگان را هنگام نوشتن گرفتار تردید و تزلزل می‌کند» (نجفی ۱۳۸۲، ص چهار).

### ۱- تأثیر غلط ننویسیم

این کتاب که جامع و ناسخ آثار پیشین است، بر تمامی آثار مرتبط پس از خود تأثیری عمیق گذاشت. گزاره نیست اگر فن و ویرایش زبانی فارسی را به دو دوره پیش از غلط ننویسیم و پس از غلط ننویسیم تقسیم کنیم. اغلب ادیبان آن را بسیار پسندیدند و دیدگاه‌های موجود در آن را الگوی خود در نوشتن قرار دادند. از دهه هفتاد به بعد، توجه روزافزون به ویرایش نام غلط

---

\* شاهد‌های درج‌شده در این مقاله برگرفته از پیکره گروه فرهنگ‌نویسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی، به سرپرستی دکتر علی‌اشرف صادقی است.

ننویسیم را بیشتر بر سر زبان‌ها انداخت و در دهه نود، با گسترش رسانه‌های اجتماعی و پیام‌رسان‌ها، بسیاری از ویراستاران مندرجات آن را در فضای مجازی هم‌رسانی کردند و موجب شهرت بیشتر کتاب شدند.

تأثیر شگفت‌انگیز غلط‌نویسیم بر بسیاری از ویراستاران ایرانی موجب شده است آن را «کتاب بالینی» خود بدانند. شمار زیادی از نویسندگان و مترجمان و ویراستاران نیز، که برای تشخیص معیار و نامعیار یا به اصطلاح «درست و غلط» منبعی جز غلط‌نویسیم در اختیار نداشته‌اند، دیدگاه‌های مندرج در آن را الگوی خود در نگارش و ترجمه و ویرایش قرار داده‌اند.

بر پایه این کتاب انبوهی کتاب و مقاله و پایان‌نامه نیز در زمینه ویرایش زبانی تألیف شده است.

وزارت علوم، تحقیقات و فناوری در «برنامه درسی دوره کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی، گرایش ویرایش و نگارش» (مصوبه هشتصد و پنجاه و پنجمین جلسه شورای عالی برنامه‌ریزی آموزشی در تاریخ ۹۳/۶/۱۶، ص ۳۴) برای درس قواعد نگارش، غلط‌نویسیم را یکی از منابع اصلی قرار داده است و استادان و مدرسان نیز در دانشگاه‌ها و آموزشگاه‌ها مطالب آن را تدریس می‌کنند.

هر چند که امروز مؤلف فرزانه غلط‌نویسیم در میان ما نیست و نمی‌تواند بر کتاب خود ویرایشی اعمال کند، ولی تا زمانی که برخی غلط‌نویسیم را «کتاب مقدس ویراستاران» می‌دانند و ویراستاران مندرجات آن را الگوی خود در نوشتن قرار می‌دهند، باید درباره این کتاب سخن گفت و لغزش‌ها و کاستی‌های موجود در آن را تذکر داد تا مخاطبان غلط‌نویسیم همه آنچه را در این کتاب آمده حجت ندانند و دریابند که بر قلم مبارک دانشمند یگانه‌ای چون نجفی نیز ممکن است خطاهایی رفته باشد.

## ۲- پیکره زبانی و ویرایش

اصلی‌ترین کاستی غلط‌نویسیم استفاده نکردن مؤلف آن از پیکره زبانی غنی است و به دلیل وجود همین نقص به ظاهر پیش‌پافتاده، شاهد نظرهایی در کتاب هستیم که پیکره‌های زبانی دقیقاً خلاف آن‌ها را ثابت می‌کنند. متأسفانه هیچ‌یک از منتقدان غلط‌نویسیم نیز به کاستی‌های بسیار زیاد پیکره زبانی این کتاب توجهی نداشتند و بسیاری از کاربران هرچه را در کتاب درباره به‌کار رفتن یا به‌کار نرفتن واحدی واژگانی یا ساختی نحوی در متن‌های کهن آمده است بی‌قید و شرط درست دانسته‌اند. برای مثال، در جای‌جای غلط‌نویسیم

آمده است: «این کلمه در متون معتبر فارسی به کار نرفته است». گاه نیز چنین جمله‌ای در مدخل نیامده است، ولی با ذکر شاهد‌هایی یا بیان قیدها یا عبارت‌هایی مانند «اخیراً» (نجفی ۱۳۸۲، ذیل سؤال پرسیدن)، «در دوره متأخر» (همان، ذیل اسلحه، معاریف، موفقیت)، «در قرن اخیر» (همان، ذیل مَلّاک)، «در سال‌های اخیر» (همان، ذیل افشار)، «امروزه» (همان، ذیل الاغ، خصایل، سلامتی)، و «در دوران متأخر» (همان، ذیل دخالت) نشان داده شده که واژه یا معنی مورد نظر در متن‌های کهن فارسی به کار نرفته و جدید است. این در صورتی است که اغلب این واژه‌ها یا معنی‌ها در متن‌های کهن فارسی به کار رفته‌اند و گاه بسامد بالایی نیز دارند. نگارنده از این رو بر کاربرد واژه‌ها در متن‌های کهن تأکید دارد که یکی از معیارهای مؤلف غلط‌نویسیم برای درست دانستن واژه‌ها و ساخت‌های نحوی به کار رفتن آن‌ها در متن‌های کهن است (همان، ص پنج و شش)، و گرنه خود نیک می‌داند که واژه‌های نوساخته نیز به همان اندازه واژه‌های پیشینه‌دار درست‌اند. در اینجا از میان ده‌ها مدخلی که به گمان مؤلف غلط‌نویسیم در متن‌های کهن به کار نرفته‌اند به هفده مدخلی اشاره می‌کنیم که دست‌کم از سده چهارم، پنجم، ششم یا هفتم در فارسی شاهد دارند. نگارنده برای هر واژه ده‌ها و گاه صدها شاهد یافته است و این‌گونه نیست که هر واژه شاهد‌های معدودی داشته باشد. در هر مورد به ذکر یک شاهد کهن‌تر بسنده می‌کنیم:

آنچه که: قرن ۵: طب حق است، ولیکن بصیرت طبیعی بر طب مقصور است و قاصر است از آنچه که طبیعت و مستعمل طبیعت مسخر آن است (محمد غزالی ۱۳۶۲، ص ۵۶)؛  
اعراب (در معنی مطلق «عرب‌ها»): قرن ۶: الشعوبی: آن‌که شان [= شأن] اعراب را خرد گرداند و ایشان را بر دیگران فضل نبیند (کرمینی ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۳۸۱)؛  
تمسخر: قرن ۶: با رای تو خنده می‌زند صبح ۹/ این است نهایت تمسخر (جمال‌الدین اصفهانی ۱۳۲۰، ص ۱۷۳)؛

توصیف: قرن ۷: از موقوفات او ... دیه صهروج است ... و تمامت دیه عصمت‌آباد انار که هم مشهور و معروف است و مستغنی از زیادت تحدید و توصیف (تاریخ شاهی قراختانیان ۲۵۳۵ [= ۱۳۵۵]، ص ۲۲۴)؛

حفاظت: قرن ۷: حق ایشان آن است که ایشان را به نصیحت حفاظت کنی (مؤید خوارزمی ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۷۴۵)؛

خصایل (در معنی «خصلت‌ها»): قرن ۵: خصایلش همه تهذیب دانش است و خرد/ جوارحش همه ترکیب بخشش است و وقار (ازرقی ۱۳۳۶، ص ۳۱)؛

- دراثر: قرن ۵: برادر بوالحسن عراقی با همه لشکر کُرد و عرب به هرات بیاشد تا بوالحسن  
دراثر وی دررسد (بیهقی ۱۳۵۰، ص ۶۵۰) (← دنباله مقاله)؛
- رشید: قرن ۵: مراد از این آیت آن است که مال یتیم آن یتیم دارند، چون به بلاغت رسند  
و رشید باشند، مال ایشان از ایشان بازمدارید (سورآبادی ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۳۸۱-۳۸۲)؛
- سلامتی: قرن ۴: ای نوح، فرود آی به سلامتی از ما و برکت‌های بر تو و بر امتان از آن که با  
تواند (ترجمه تفسیر طبری ۱۳۳۹-۱۳۴۳، ج ۳، ص ۷۱۴)؛
- سؤال پرسیدن: قرن ۵: هر سؤالی که از تو پرسند، آن را که دانی جواب ده (عنصرالمعالی  
۱۳۴۵، ص ۱۶۰)؛
- ضحیم: قرن ۵: اگر یاد کنیم، دو بار چند این مجلد بیاید - و اخبار او و از آن هر یکی از  
این سگان که یاد کردیم - کتابی هرچه بزرگ‌تر و ضحیم‌تر، مقرر مط نبشته (نظام‌الملک ۱۳۹۸،  
ص ۲۷۵)؛
- فکور: قرن ۶: گهی به جیب فروبرده سر چو بوتیمار / ز فکر دور ولکن چو غمگنان فکور  
(اثیر اخسیکتی ۱۳۳۷، ص ۱۸۰)؛
- قحطی: قرن ۴: پس چون هفت سال فراخی بگذشت، ... سال دیگر قحطی اندرافتاد  
(بلعمی ۱۳۴۱، ص ۳۰۳-۳۰۴)؛
- کساد (در کاربرد صفتی): قرن ۴: متاع‌ها عرضه کردند و خریدار نیافتند و آن بر ایشان  
کساد شد و نرخ ارزان می‌فروختند (بلعمی ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۴۵۰)؛
- گنجایش: قرن ۵: یاد تو چنان فروگرفتش که در او / گنجایش هیچ چیز دیگر نگذاشت  
(ابوالحسن خرقانی، از شرح احوال و اشعار شاعران بی‌دیوان ۱۳۷۰، ص ۴۵۵)؛
- معاریف: قرن ۷: جماعتی بسیار از معاریف شام به کوفه آمدند، که دارالخلافة سفاح  
بود، و به حضرت رسیدند (عوفی ۱۳۵۹، جزء ۱، قسم ۲، ص ۵۱)؛
- نفاخ: قرن ۴: انگور شیرین بسیار غذاست و گرم و نفاخ، و گوشت سپید و سرخ گرم بود و  
بسیار غذا، ولکن نفاخ نبود، و پیاز نفاخ بود (اخوینی بخارایی ۱۳۴۴، ص ۵۱۰).
- ممکن است برخی این نقد را وارد کنند که همه متن‌های کهن به یک اندازه معتبر  
نیستند. در پاسخ باید به چند نکته توجه داشت: ۱. برای اظهار نظر درباره اعتبار یک متن  
نخست باید آن را مطالعه کرد و نمی‌توان با کلی‌گویی متنی را نامعتبر دانست. ۲. هنگامی  
می‌توان این انتقاد را وارد کرد که واژه بررسی شده تنها در یکی دو متن به کار رفته باشد، ولی  
چنان که گفتیم، هر واژه در ده‌ها و گاه صدها متن منظوم و منثور به کار رفته است. ۳. استادانی

که تاکنون دربارهٔ درست و غلط سخن گفته‌اند، از داعی‌الاسلام و محمد قزوینی و محمد معین و حسن عمید و عبدالرسول خیام‌پور و ابوالحسن نجفی و حسن انوری، به همین معیار (درست بودن واژه‌هایی که در متن‌های کهن به کار رفته‌اند) پای‌بند بوده‌اند و ما معیار جدیدی را بنیان نهاده‌ایم. به سخن دیگر، پذیرفته نیست که وقتی ما از این معیار پیروی می‌کنیم، آن را مردود بشمارند، ولی تبعیت استادان یادشده از همین معیار را علمی بدانند. ۴. حتی اگر با بهانه‌گیری‌های غیرعلمی نثر ترجمهٔ تفسیر طبری و تاریخ‌نامهٔ طبری و قابوسنامه و سیاست‌نامه و تاریخ بیهقی و تفسیر سوراآبادی و جوامع‌الحکایات را نافصیح بدانیم (که چنین نیست)، شاهدهای ذکرشده نشان‌دهندهٔ قدمت کاربرد این واژه‌ها در فارسی است و ثابت می‌کند آنچه تاکنون دربارهٔ به کار نرفتن این واژه‌ها در فارسی کهن گفته می‌شده درست نبوده است. ۵. معیار یادشده، که برخاسته از زبان‌شناسی در زمانی است، یکی از معیارهای تعیین درست و غلط است. بی‌گمان معیارهای هم‌زمانی نیز در تعیین درست و غلط دخیل‌اند. این دورویکرد مکمل یکدیگرند، نه ناقض یکدیگر. ۶. نبود واژه‌ای در متن‌های کهن به معنی غلط بودن آن نیست، ولی وجود آن در این متن‌ها، آن‌هم با بسامد بالا، به معنی رایج بودن آن در زبان در طول صدها سال و پذیرفته شدن آن در دایرهٔ واژگانی نسل‌های متعددی از سخنگویان زبان در حوزه‌های جغرافیایی گوناگون است.

همچنین ممکن است برخی متذکر شوند در دههٔ ۱۳۶۰ پیکره‌ای در زبان فارسی وجود نداشته است، حال آنکه در آن دوران، در مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا، پیکره‌ای بزرگ برای تألیف لغت‌نامهٔ فارسی گردآوری شده بوده است. لغت‌نامهٔ فارسی فرهنگ بزرگی است که پژوهشگران مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا پس از به سرانجام رساندن لغت‌نامهٔ دهخدا، تدوین آن را آغاز کردند و اکنون نیز در حال تألیف آن هستند و تا سال ۱۳۹۸ نزدیک به شش‌هزار صفحه از آن را منتشر کرده‌اند. پژوهشگران مؤسسهٔ شهید محمد رواقی نیز زیر نظر دکتر علی رواقی پیکره‌ای کلان گرد آورده بوده‌اند و هر دو این پیکره‌ها در اختیار پژوهشگری مانند ابوالحسن نجفی بوده است. افزون بر این‌ها، پس از انتشار ویراست دوم غلط‌نویسیم، از دههٔ هشتاد، پیکرهٔ گروه فرهنگ‌نویسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی و نرم‌افزار دُرُج (که پیکرهٔ تاریخی زبان فارسی است) در اختیار وی بوده است، اما تا جایی که نگارنده می‌داند، مؤلف غلط‌نویسیم، نه خود و نه به دستگیری کسی که با مبانی رایانه آشنا باشد و بتواند در این پیکره‌های رایانه‌ای جست‌وجو کند، از پیکره‌های در دسترس خود استفاده نکرده است. اشکال کار نه در نداشتن پیکرهٔ زبانی، بلکه بی‌توجهی به اهمیت پیکره در پژوهش‌های

زبانی بوده‌است. متأسفانه، این بی‌توجهی به پیکره امروز نیز در ویرایش زبانی فارسی وجود دارد. بی‌گمان اگر مؤلف غلط‌نویسیم به‌جای مراجعه به کتاب‌ها و مقاله‌های مربوط به درست و غلط و آثاری مانند لغت‌نامه‌دهخدا، به این پیکره‌های زبانی استناد می‌کرد، غلط‌نویسیم یک‌سره با آنچه امروز در اختیار داریم متفاوت می‌شد.

## ۱-۲- شاهدهای برگرفته از منابع دیگر بدون اشاره به نام منبع

در پژوهش‌های زبانی ذکر منبع یا پیکره‌ای که شاهد از آن استخراج شده‌است اهمیت فراوان دارد، ولی بسیاری از پژوهشگران ایرانی از اشاره به نام چنین منابعی خودداری می‌کنند و خواننده ناآگاه نیز می‌پندارد که شاهدهای موجود در مقاله یا کتاب حاصل غور و تفحص خود پژوهشگر در انبوهی از متون است.

برخی شاهدهای موجود در غلط‌نویسیم نیز برگرفته از لغت‌نامه‌دهخدا و آثار دیگر (← ۵- منابع غلط‌نویسیم) است، ولی در غلط‌نویسیم اشاره‌ای به این منابع نشده و متأسفانه کوشش پژوهشگران پیشین بی‌اجر مانده‌است. در اینجا، از میان انبوه شاهدهای این‌چنینی، فقط به چند شاهدهی اشاره می‌شود که مؤلف غلط‌نویسیم آن‌ها را از مجموعه مقاله‌های «غلط مشهور» به قلم عبدالرسول خیام‌پور برگرفته، ولی در کتاب خود به این مقاله‌ها اشاره‌ای نکرده‌است:

در مدخل جزء / جزو شاهد مولوی برگرفته از مقاله «غلط مشهور» (خیام‌پور ۱۳۲۷-۱۳۲۸، شماره ۳، ص ۳۰) است.

در مدخل حوالی شاهد نظامی برگرفته از مقاله «غلط مشهور» (همان، شماره ۳، ص ۳۴) است.

در مدخل حور / حوری شاهد گلستان سعدی برگرفته از مقاله «غلط مشهور» (همان، شماره ۳، ص ۳۴) است.

در مدخل صاف / صافی شاهد حافظ (کنون که در کف گل ...) برگرفته از مقاله «غلط مشهور» (همان، شماره ۶-۷، ص ۴۵) است.

در مدخل فضول / فضولی شاهد حافظ (در کارخانه‌ای که ...) برگرفته از مقاله «غلط مشهور» (همان، شماره ۸-۹، ص ۳۲) است.

در مدخل نظاره / نَظَّارَه شاهد نظامی (گیرم که مرا ...) برگرفته از مقاله «غلط مشهور» (همان، شماره ۲-۳، ص ۱۱۰) است.

### ۳- واژه‌های عربی رایج در فارسی

دیگر ایراد مهم غلط‌نویسیم نظرهای قاطعانه‌ای است که مؤلف آن درباره کاربرد نداشتن برخی واژه‌ها در زبان عربی می‌دهد. توضیح اینکه عبدالرسول خیام‌پور در سال‌های ۱۳۲۷ و ۱۳۲۸ چند مقاله با عنوان «غلط مشهور» در نشریه دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز منتشر کرد و در آن‌ها، به آن دسته از واژه‌های عربی پرداخته بود که در فارسی با تلفظ یا معنی متفاوت به کار می‌رود یا، به گمان او، در عربی کاربرد ندارد. پیش از او فرهنگ‌نویسان بسیاری به این واژه‌ها اشاره کرده بودند و خیام‌پور این واژه‌ها را، بدون اشاره به منابع خود، از فرهنگ‌های پیشین گرد آورده بوده است. محمدحسین رکن‌زاده آدمیت نیز در ارکان سخن، در فصل «اغلاط مشهوره» (رکن‌زاده آدمیت ۱۳۴۷، ص ۱۱-۵۷)، مطالبی مشابه آرای عبدالرسول خیام‌پور بیان کرده است. نجفی نیز، بی ذکر نام پژوهشگران پیشین، این دیدگاه‌ها را در غلط‌نویسیم وارد کرد. نتیجه آنکه در غلط‌نویسیم، ده‌ها واژه وجود دارد که مؤلف آن معتقد است در عربی به کار نرفته‌اند.

در چاپ نخست این کتاب، نزدیک به تمامی این واژه‌ها غلط دانسته شده بودند، ولی با انتقادهای بسیاری که به کتاب شد، در ویراست دوم، مؤلف غلط‌نویسیم تا حدی از روش خود روی‌گردان شد و حکم به درستی برخی از آن‌ها، مانند حجیم، خلیق، و قطور، داد (← طیب‌زاده ۱۳۹۶، ذیل هر مدخل). شگفت آنکه منتقدان غلط‌نویسیم برای بررسی درستی و نادرستی این دست از آرای مندرج در غلط‌نویسیم به فرهنگ‌های عربی مراجعه نکرده‌اند تا خود شاهد کاربرد داشتن یا نداشتن این گروه از واژه‌ها در زبان عربی باشند و تنها به این اشاره کرده‌اند که چون واژه‌های یادشده در فارسی رواج دارد، به کار بردنشان بی‌اشکال است. البته که این سخن درست است، ولی برای تجویزگرایان قانع‌کننده نیست و اگر قرار بود این استدلال‌ها بر تجویزگرایان تأثیری داشته باشد، تاکنون قانع شده بودند و از لجاج با شیوه سخن‌گفتن ده‌ها میلیون فارسی‌زبان دست کشیده بودند. شگفت‌تر آنکه این آرای نجفی به ده‌ها کتاب مربوط به ویرایش زبانی راه یافته است و مؤلفان این کتاب‌ها نیز، بی هیچ پژوهشی، به نقل از مندرجات غلط‌نویسیم بسنده کرده‌اند. نتیجه آنکه این آرا به گستردگی در میان ادیبان و ویراستاران و فارسی‌پژوهان رواج یافته است. حال آنکه بسیاری از واژه‌های عربی‌ای که مؤلفان فرهنگ‌های کهن و معاصر و همچنین خیام‌پور، رکن‌زاده آدمیت و نجفی و پیروان او آن‌ها را «از ساخته‌های فارسی‌زبانان در دوران متأخر» می‌دانستند هم در عربی به کار رفته است و هم در فارسی کهن شاهدهای پرشمار دارد.

صفرزاده (۱۳۸۱) در بیان نکته اشاره شده فضل تقدم دارد. وی در مقاله «واژه‌های عربی بحث‌انگیز در فارسی امروز» چهل و اندی واژه عربی این‌چنینی را در فرهنگ‌های عربی یافته است. متأسفانه این مقاله مهم بر کتاب‌های ویرایش زبانی پس از خود تأثیری نگذاشت و مؤلفان این کتاب‌ها نیز به آن بی‌توجه بوده‌اند. از میان این کتاب‌ها می‌توان به شیوه‌نگارش (کاخ‌ی ۱۳۷۸، ص ۱۹۵-۱۸۱)، فرهنگ درست‌نویسی سخن (انوری و عالی عباس‌آباد ۱۳۹۰)، مبانی درست‌نویسی زبان فارسی معیار (نیکوبخت ۱۳۹۵، ص ۶۵-۶۶)، شیوه‌نامه ویرایش (خدایار و ذوالفقاری ۱۳۹۲، ص ۱۸۱-۱۸۴)، مجموعه کامل اصول و قواعد ویرایش (شاهری لنگرودی ۱۳۸۲، ص ۳۹۷-۳۹۸)، و آموزش ویراستاری و درست‌نویسی (ذوالفقاری ۱۳۹۵، ص ۱۹۳) اشاره کرد. در ادامه، از بین ده‌ها مدخلی که به اعتقاد مؤلف غلط‌نویسیم و پیروان او در عربی به کار نرفته است، به بیست‌وسه واژه اشاره کرده‌ایم و به یک یا چند فرهنگ عربی در بردارنده آن واژه ارجاع داده‌ایم. واژه‌های ستاره‌دار در مقاله صفرزاده هم آمده است. فرهنگ‌هایی که روبه‌روی هر واژه ذکر شده مواردی است که نگارنده به آن‌ها مراجعه کرده است (برای آگاهی از فرهنگ‌های قدیم و معاصر دیگر که این واژه‌ها در آن‌ها مدخل شده است، ← صفرزاده ۱۳۸۱، ذیل هر واژه<sup>۱</sup>):

\* **احجام**: (معلوف ۱۹۹۶، ملحق المنجد، ص ۹۵۶، ذیل «کسر»): «الکسارة: آلة لتكسير الحجارة في أحجام مختلفة». نیز، ← صفرزاده ۱۳۸۱، ص ۹۷؛ معلوف ۲۰۰۰، ص ۲۵۶؛ Wehr 1994, p. 186؛

\* **امیال (جمع میل)**: (معلوف ۱۹۹۶، ملحق المنجد، ص ۹۵۲، ذیل «فتن»): «المفاتین: ما يعجب ويستميل، أو يُثير العواطف والأمیال». نیز، ← صفرزاده ۱۳۸۱، ص ۹۸؛ Wehr 1994, p. 1098؛

\* **تقدیر (در معنی «قدردانی»)**: (معلوف ۱۹۹۶، ملحق المنجد، ص ۹۵۶، ذیل «کرم»): «التَّكْرِيم: المعاملة باحترام وتقدیر». نیز، ← صفرزاده ۱۳۸۱، ص ۹۸؛ معلوف ۲۰۰۰، ص ۱۱۳؛ «تقدیر: ما يدل على احترام وإعزاز، شعور صادر عن رأى حسن فى جدارة شخص ومزایاه: تقدیر مُعْجِبِينَ، أکسبه ذلك تقدیر الجميع، نال تقدیراً»؛ قیم ۱۳۹۳: «قدردانی»؛ بعلبکی ۱۹۹۵: «تقدیر: إحترام

؛ (Wehr 1994, p. 874: "appreciation"; esteem, regard, respect, honor)

\* **تمامیت**: (بعلبکی ۱۹۹۵): «تَمَامِيَّة: کمال، کُلِّيَّة - راجع تَمَام»: قیم ۱۳۹۳؛

\* **تهویه**: (معلوف ۱۹۹۶، ملحق المنجد، ص ۹۶۴): «التَّهْوِيَّة: تجديد الهواء في الأبنية والمساکن»؛ معلوف ۲۰۰۰، ص ۱۴۹۷: «هَوَايَة: جهاز تهوية»؛ عمر ۲۰۰۸/۱۴۲۹، ص ۲۳۷۸، ذیل «هوي»؛

۱. برخی واژه‌های مندرج در فرهنگ‌های یک‌زبانۀ عربی را از طریق وبگاه‌های <http://www.baheth.info> و <https://www.almaany.com> یافته‌ایم.



«تجدید الهواء في الأبنية والمساکن»؛ قيم ۱۳۹۳: «تهويه، تعویض هوا»؛ بعلبکی ۱۹۹۵: «تهوية: مصدر هَوَى (ventilation, airing, fanning)»؛ (Wehr 1994, p. 1220: “airing, ventilation”)

\***خجالت**: (ابن منظور ۱۴۰۸/۱۹۸۸، ذیل «خجل»): «رجل خَجِلٌ وبه خَجَلَةٌ أي حياء»؛ همان، ذیل «شور» و «مُنشِير»: «السُّورَةُ: الخَجَلَةُ»؛ مسعود ۱۹۹۲: «السُّورَةُ: خَجَلَةٌ». نیز، ← صفزاده ۱۳۸۱، ص ۱۰۰؛ رشیدی، ص ۱۷۱، ذیل خجالت<sup>۱</sup>؛

\***خجول**: (معلوف ۲۰۰۰، ص ۳۶۶: «خجول: ج خُجِلٌ؛ حَيِيٌّ، يَضْطَرِبُ مِنَ الْحَيَاءِ: وَلِدٌ خَجُولٌ، طَبَعٌ خَجُولٌ»؛ عمر ۱۴۲۹/۲۰۰۸، ص ۶۱۶، ذیل «خجل»): «خَجُولٌ: جمع خُجِلٌ، مؤ خَجُولٌ و خَجُولَةٌ: صفة مشبهة تدل على الثبوت من خَجِلٌ»؛ قيم ۱۳۹۳: «كمر، خجالتی»؛ shy، Wehr 1994, p. 265: “shy, bashful, diffident, timid”؛ بعلبکی ۱۹۹۵: «خَجِلٌ، خَجَلانٌ، خَجُولٌ: مُسْتَحٌ، حَيِيٌّ، abashed, ashamed, shamefaced, embarrassed, self-conscious; shy, bashful, diffident, modest, coy, timid»).

\***دهشت**: (ابن منظور ۱۴۰۸/۱۹۸۸، ذیل «برق»): «لكل داخل بَرَقَةٌ أي دَهْشَةٌ»؛ فیروزآبادی ۱۳۷۱/۱۹۵۲، ذیل «برق»): «البَرَقَةُ: الدَّهْشَةُ»؛ معلوف ۲۰۰۰، ص ۴۸۸: «دَهْشَةٌ: ما يَعْتَرِي الْإِنْسَانَ مِنْ حَالَةٍ نَاشِئَةٍ عَنْ حُدُوثِ أَمْرٍ غَيْرِ مُتَوَقَّعٍ، تَأْتِي نَاتِجَةً مِنْ شَيْءٍ مُفْاجِئٍ: سَبَبُ ذَلِكَ دَهْشَةٌ كَبِيرَةٌ، اسْتَوْلَتْ عَلَيْهِ الدَّهْشَةُ || حَالَةُ النَّاطِرِ إِلَى مَا يَثِيرُ الْإِعْجَابَ: دَهْشَةٌ وَلِدَ أَعْمَامٌ لُعبَةً»؛ رشیدی، ص ۱۹۱: «حیرت و سراسیمگی»؛ قيم ۱۳۹۳؛ بعلبکی ۱۹۹۵: «astonishment, amazement, wonder(ment), surprise, »؛ (bewilderment)؛ (Dozy 1881, vol. 1, p. 466: “étonnement, surprise; peur”؛ Wehr 1994, p. 341: “astonishment, amazement”)

**رسوخ**: (عمر ۱۴۲۹/۲۰۰۸، ص ۸۸۶، ذیل «رسخ»): «رُسُوخٌ: مصدر رَسَخَ»، «رَسَخَ الشَّخْصُ / رَسَخَ الشَّيْءُ / رَسَخَ الأَمْرُ: ثَبَتَ فِي مَوْضِعِهِ وَتَمَكَّنَ فِيهِ: رَسَخَتِ المَعْلُومَاتُ فِي ذَهْنِهِ»؛ رشیدی، ص ۲۱۳: «رفتن آب چشمه و رفتن تری باران در زمین»؛ (Wehr 1994, p. 390: “to seep in”)

\***سکنه**: (رشیدی، ص ۲۴۵؛ Wehr 1994, p. 488)

\***شایق**: (انیس و همکاران ۱۹۷۲، ص ۵۰۰: «الشَّائِقُ: المشتاق»؛ مسعود ۱۹۹۲: «شائق: من يهيجه الحُبُّ إلى الشيء»؛ بعلبکی ۱۹۹۵: «شائق: مشتاق»؛ صفی‌پوری ۱۳۹۷، ص ۱۷۰۷: «آزمند»؛ قيم ۱۳۹۳: «مشتاق، بسیار علاقه‌مند و راغب»؛

۱. خجالت: شرمنده شدن || و بسیار گیاه شدن زمین. لیکن در مغرب گفته که خجالت از خطای عامه است، صواب خجلت/بالفتح، خجل/بفتحتین/ (رشیدی، ص ۱۷۱، ذیل خجالت).

\*شراکت: (بعلبکی ١٩٩٥: «راجع اشتراک»؛ معلوف ٢٠٠٠، ص ٧٦٥: «شراکت: في جمعية ممثلين: عضوية كاملة في الجمعية»؛ عمر ١٤٢٩ / ٢٠٠٨، ص ١١٩٥، ذيل «شرك»: «شراکت: علاقة تقوم على التعاون وتبادل المصالح في شتى المجالات بين كيانين: شراکت اقتصادية»؛ قيم ١٣٩٣: «مشارکت، شراکت، شريك شلن»؛

\*شكوه: (مسعود ١٩٩٢: «الشكوة: المرة من شكا»؛ بعلبکی ١٩٩٥: «شكوة: راجع شكوى»؛ معلوف ١٩٩٦، ص ٣٩٩، ذيل «شك»: «شكوة: المرة من شكا [=شكاية]»؛ معلوف ٢٠٠٠، ص ٧٩٠: «شكوة: ما يُشْتَكَى منه (٤): قَدِمَ شَكْوَةً بما حَدَثَ»؛ عمر ١٤٢٩ / ٢٠٠٨، ص ١٢٣٠، ذيل «شكوى»: «شكوة: اسم مرة من شكا / شكا من»؛ قيم ١٣٩٣؛ Wehr 1994, p. 565: “complainte”; Dozy 1881, vol. 1, p. 780: “complaint”؛

\*فجيع: (ابن منظور ١٤٠٨ / ١٩٨٨، ذيل «فجع»: «فَجَعَهُ يَفْجَعُهُ فَجْعًا، فَهُوَ مَفْجُوعٌ وَفَجِيعٌ»؛ معلوف ٢٠٠٠، ص ١٠٧٨: «فَجِيع: فاجع: موت فجيع»؛

\*مجانى: (معلوف ١٩٩٦، ص ٢٨، ذيل «بخش»: «البخشيش: الراشئ والحلوان والعطية المجانية والاکرامية وهي من كلام العامة». نیز، ← صفزاده ١٣٨١، ص ١٠٥؛ معلوف ٢٠٠٠، ص ١٣٢١: «مَجَانِيٌّ: ما كان مَجَانًا بلا ثَمَن ولا مُقَابِل، بدون مقابل: مُسَاعِدَةٌ مَجَانِيَّةٌ، استشارة مَجَانِيَّةٌ، مدرسة مَجَانِيَّةٌ»؛ قيم ١٣٩٣: «رايگان، بلاعوض، مجانى»: الياس والياس ١٩٧٩، ص ٦٤٤: «مَجَانِيٌّ: بلا مُقَابِلِ free; gratuitous; free of charge»؛ بعلبکی ١٩٩٥: «مَجَانِيٌّ: بِلا مُقَابِلِ free, free of charge, gratuitous»؛ (Wehr 1994, p. 1049: “free”; gratis, complimentary)

\*مُغْرِضٌ: (مسعود ١٩٩٢: «المُغْرِضُ: ذو الحزب أو الميل أو الهوى سياسى أو نحوه»؛ معلوف ١٩٩٦، ص ٥٤٩-٥٤٨، ذيل «غرض»: «هو عند المحدثين الذي له غرض سياسى او نحوه يرمى اليه ويؤيده»؛ معلوف ٢٠٠٠، ص ١٠٥٠: «مُغْرِضٌ: ينظر إلى مصلحته الشخصية ويسعى وراء الفائدة المادية، تحركة دوافع نفعية: رَجُلٌ مُغْرِضٌ»؛ عمر ١٤٢٩ / ٢٠٠٨، ص ١٦٠٩، ذيل «غرض»: «رَجُلٌ مُغْرِضٌ: ينظر إلى مصلحته الشخصية ويسعى وراء الفائدة المادية»؛ قيم ١٣٩٣: «داراي غرض، غرض ورز، مغرض»؛ بعلبکی ١٩٩٥: «مُغْرِضٌ: مُتَحَيِّزٌ biased, tendentious, prejudiced, unfair, partial, one-sided, ex parte»؛ (Wehr 1994, p. 785: “partial, biased, tendentious”؛

\*مفلوك: (انيس وهماكاران ١٩٧٢، ص ٧٠١: «المفلوك: الفقير. جمع: مَفَالِيكُ؛ معلوف ٢٠٠٠، ص ١١٠٨: «مَفَالُوكُ: ج مَفَالِيك: فقير»؛ Wehr 1994, p. 851: “ill-starred, unlucky, unfortunate”. نیز، ← صفزاده ١٣٨١، ص ١٠٦-١٠٧)؛

\*مَلَاک: (معلوف ۱۹۹۶، ملحق المنجد، ص ۹۵۵، ذیل «قطع»): «الإقطاعي: على التشبيه: مَلَاک کبیر». نیز، ← صفرزاده ۱۳۸۱، ص ۱۰۷؛ قیم ۱۳۹۳: «زمین‌دار، مالک زمین، مَلَاک الأراضي نیز می‌گویند»؛ بعلبکی ۱۹۹۵: «مَلَاک (الأرضي إلخ): landowner, landholder, landlord, landed proprietor, real estate owner»؛ Wehr 1994, p. 1182: «landowner, landholder, landed proprietor»؛

\*ممه‌ور: (بعلبکی ۱۹۹۵: «مختوم (sealed, stamped, impressed, imprinted)»؛ Wehr 1994, p. «having a seal or stamped impression» (1090)؛

موسوم (به) (در معنی «معروف به، مشهور به»): (بعلبکی ۱۹۹۵: «مُوسُومٌ بـ: مُتَّصِفٌ بـ-راجع مُتَّسِمٌ بـ»؛ قیم ۱۳۹۳، ذیل مُوسُومٌ بـ: «معروف به، مشهور به»):  
نفاخ: (الیاس و الیاس ۱۹۷۹، ص ۷۲۰: «نَّفَاخ. نَافِخ: مِرْبَاح windy; flatulent»؛ قیم ۱۳۹۳: «نفخ آور، بادآور، ایجادکننده نفخ»؛ «flatulent»؛ Wehr 1994, p. 1152)؛

\*نقاهت: (معلوف ۱۹۹۶، ملحق المنجد، ص ۹۶۳، ذیل «نقه»): «نقاهة: حالة المريض بعد شفائه، وقبل استعادته كامل صحته»؛ مسعود ۱۹۹۲: «النَّقَاهَة: حالة المريض بعد شفائه قبل استرجاعه قوته كاملة: هو في طور النقاهة، دُور النقاهة»؛ معلوف ۲۰۰۰، ص ۱۴۴۹: «نقاهة: مَرَحَلَة اُنْتِقَال بين نهاية مَرَض واستِعادة الصِّحَّة: طُور النِّقَاهَة || المَدَّة الَّتِي تستغرقها هذه المرحلة: أمضى النِّقَاهَة في الجبل»؛ عمر ۱۴۲۹ / ۲۰۰۸، ص ۲۲۷۶، ذیل «نقه»): «نقاهة: حالة المريض بعد شفائه، وقبل استعادة كامل صحته: طُور النقاهة»؛ رشیدی، ص ۵۲۹: «از بیماری برخاستن»؛ بعلبکی ۱۹۹۵: «نقاهة: تَمَائُلٌ لِلشِّفَاءِ التَّامِّ (convalescence, recovery, recuperation)»؛ قیم ۱۳۹۳: «۱. بهبودی بیمار، نقاهت. ۲. دوره بهبودی بیمار، دوره نقاهت»؛ «recovery, convalescence»؛ Wehr 1994, p. 1168)؛

وقایع (در معنی «جمع واقعه»): (بعلبکی ۱۹۹۵: «وقائع: أحداث، حَوَادِث»؛ معلوف ۲۰۰۰، ص ۱۵۵۱: «واقعة: ج وقائع: ما وقع من حادثٍ أو حَدَثٍ ونحوه: وقائع اليوم، وقائع الحَرْب»؛ قیم ۱۳۹۳).  
ممکن است برخی بدون اشاره به واژه‌ای خاص این نقد را وارد کنند که شماری از این واژه‌ها در عربی فصیح یا عربی کهن نیامده‌اند یا گویشی‌اند یا در ترکی عثمانی ساخته شده و بعد وارد عربی شده‌اند یا چرا به این فرهنگ ارجاع داده‌ایم و به آن فرهنگ ارجاع نداده‌ایم. در پاسخ باید گفت هیچ‌یک از این نقدها وارد نیست. نبود برخی از این واژه‌ها در فرهنگ‌های قدیم عربی لزوماً به معنی کاربرد نداشتن آن‌ها در عربی کهن نیست. زیرا، برخلاف نظر برخی افراد غیرمتخصص در فرهنگ‌نویسی، فرهنگ‌های کهن کاستی‌های بسیار داشته‌اند و پژوهشگر باید در چنین مواردی به همه فرهنگ‌ها، اعم از جدید و قدیم،

مراجعه کند و اگر واژه‌ای را در فرهنگ‌ها نیافت، به پیکره‌های عربی رجوع کند. افزون‌براین، فرهنگ‌نویسان و مؤلفان کتاب‌های ویرایش‌زبانی نگفته‌اند که این واژه‌ها در عربی فصیح یا کهن نیامده، بلکه گفته‌اند در «عربی» نیامده است. حتی مؤلف غلط‌نویسیم با استناد به کاربرد شماری از این واژه‌ها در فرهنگ‌های معاصر عربی، مانند «لاروس عربی» (نجفی ۱۳۸۲، ذیل توصیف)، و زبان «عربی امروز» (همان، ذیل منعدم) آن‌ها را درست دانسته است. همچنین، در هیچ‌یک از فرهنگ‌های مراجعه‌شده، جز به ندرت، به عامیانه یا گویشی بودن واژه‌های ذکرشده اشاره نکرده‌اند. از میان واژه‌های عامیانه یا گویشی عربی که در فارسی رواج دارد، می‌توان به چفیه / چپیه (عربی معیار: کوفیه) (تذکر شفاهی دکتر علی‌اشرف صادقی)، دشداشه، عگال (عربی معیار: عقال) و گعده (عامیانه، عربی معیار: قعده) اشاره کرد که از گویش‌های عراقی یا خوزستانی زبان عربی وارد فارسی شده‌اند و، جز چفیه / چپیه، تجویزگرایان واژه‌های دیگر را غلط ندانسته‌اند. به هرروی، مهم این است که این واژه‌ها در «عربی» (در مفهوم گسترده آن) به کار می‌رود و فارسی‌زبانان نیز این واژه‌ها را مستقیم یا با واسطه از عربی وام گرفته‌اند.

#### ۴- بی‌توجهی به قاعده‌های زبان‌شناختی

در غلط‌نویسیم به برخی نکته‌های زبان‌شناختی، اعم از واجی، صرفی، معنایی، تاریخی و گاه نحوی، نیز توجهی نشده است.

#### ۴-۱- بی‌توجهی به قاعده‌های واج‌شناسی

##### ۴-۱-۱- هماهنگی واکه‌ای

قاعده هماهنگی واکه‌ای<sup>۱</sup> یکی از قاعده‌های واج‌شناسی است که طی آن یک واکه از واکه‌ای دیگر، که در هجای کناری قرار دارد، تأثیر می‌پذیرد و در برخی یا تمامی مشخصه‌ها شبیه آن می‌شود. برای نمونه، در واژه رفیق rafiq واکه i بر روی واکه a تأثیر گذاشته است و rafiq برخی بافت‌ها به صورت refiq تلفظ می‌شود. در واژه بناگوش نیز، که مشتق از بُن + ـا + گوش است، واکه â بر روی واکه o تأثیر گذاشته است و bonâguš به صورت banâguš تلفظ می‌شود. همچنین:

1. vowel harmony

چغاله < čaqaîle < čâqaîle	ترکه < tareke < tarake
خزانه < xezâne < xazâne	خروس < xorus < xurus
زمین < zamin < zemin	رئیس < ra'is < re'is
شهاب < šehâb < šahâb	سبیل < sebil < sibil
لعاب < lo'âb < la'âb	قواره < qovâre < qavâre
ملاط < melât < malât	محال < mohâl < mahâl

در غلط‌نویسیم آمده است «مَلِکَه» به فتح اول و کسر دوم، مؤنثِ مَلِک و به معنای «شهبانو»ست. ... غالباً، خاصه در رادیو و تلویزیون، این کلمه را به فتح «ل» تلفظ می‌کنند و غلط است». درحالی‌که در این واژه واکه هجای دوم، یعنی e، از واکه هجای نخست، یعنی a، تأثیر پذیرفته و e به a بدل شده است. در نتیجه، فارسی‌زبانان، برای تلفظ راحت‌تر، مَلِکَه را /مَلِکَه/ تلفظ می‌کنند (در اینجا به اینکه پرداختن به تلفظ در کتابی با عنوان غلط‌نویسیم وجهی ندارد نمی‌پردازیم). در فارسی صدها واژه وجود دارد که واکه یکی از هجاهای آن‌ها از واکه هجای کناری خود تأثیر پذیرفته است. نگارنده در همین کتاب غلط‌نویسیم چند واژه دیگر نیز یافته است که در آن‌ها این قاعده رخ داده و در کتاب به نادرست برخی از آن‌ها غلط دانسته شده‌اند و در هیچ‌کدام نیز به این فرایند واجی اشاره نشده است، از جمله، تَرِکَه < تَرِکَه، خِرَازَه < خِرَازَه، سِلَاح < سِلَاح، مَحال < مَحال، مِلَاط < مِلَاط.

#### ۴-۱-۲- حذف

فرایند واجی حذف<sup>۱</sup> فرایندی است که طی آن یک همخوان، واکه یا هجا در گفتار به تلفظ در نمی‌آید. اگر این حذف در پایان واژه رخ دهد به آن حذف پایانی<sup>۲</sup> می‌گوییم. در فارسی، هنگامی که بست چاکنایی، که در خط آن را با «ء» یا «ع» نشان می‌دهیم، در پایان واژه قرار بگیرد، آن را به تلفظ در نمی‌آوریم، مانند انشا/ensâ/ (> انشاء/ inšâ' /) و نعا/na'nâ/ (> نعا/ na'nâ /). «ع» و «ء» در فارسی بست چاکنایی‌اند و هردو به یک صورت تلفظ می‌شوند. فرهنگ‌نویسان، دست‌کم از سده نهم، با این تحول واجی آشنا بوده‌اند. برای مثال، مؤلف شرفنامهٔ منیری (تألیف: ۸۷۸ هجری) ذیل نعا چنین آورده است: «نعناع را به غیر عین استعمال کرده‌اند» (ابراهیم قوام فاروقی ۱۳۸۵، ص ۱۰۱۹). در مؤیدالفضلا (تألیف: ۹۲۵ هجری) آمده است: «نعناء: پودنه. اصل این نعناع است و آن تازی است. فارسیان به حذف

1. deletion

2. apocope

عین استعمال کرده‌اند» (محمد لاد دهلوی، ج ۲، ص ۲۱۷). و مؤلف برهان قاطع نیز آورده‌است: «نوعی از پودنه باشد و اصل آن نعناع است در عربی و پارسیان عین آخر را حذف کرده، نعنای گویند» (برهان ۱۳۷۶). در نسخه‌ای از الابنیه عن حقایق الادویه (قرن ۵)، که به خط اسدی طوسی کتابت شده، در دو جا نعنای آمده‌است، از جمله: «هرکه را مزاج سرد بود باید که [کاهو را] با کرفس و نعنای خورد» (موفق هروی ۱۳۴۶، ص ۱۲۷، نیز ص ۴۹؛ موفق هروی ۱۳۸۸، ص ۸۵ پشت، نیز ص ۳۳ پشت). از آنچه ذکر شد مشخص می‌شود هم حذف بست چاکنایی پایانی در فارسی گفتاری فرایندی رایج و طبیعی است، هم املاهای نعنای دست‌کم از سده پنجم در فارسی رواج داشته‌است و هم واژه فارسی‌شده نعنای در فرهنگ‌های کهن فارسی مدخل شده‌است. با این حال، مؤلف غلط‌نویسیم معتقد است «تلفظ و املاهای این کلمه به همین صورت، با حرف «ع» پایانی، صحیح است. نعنای تلفظ عامیانه آن است» (نجفی ۱۳۸۲، ذیل نعنای).

در فارسی فرایند حذف بست چاکنایی‌ای که در خط آن را با «ع» نشان می‌دهیم شاهد‌های پرشماری دارد:

راجبه<sup>۱</sup>: /râjebe/ (> راجع /râji/ + به):

ری<sup>۲</sup>: /rey/ (> ریع /ray/):

طلایه: /talâye/ (> طلایع /talâyi/):

قاب: /qâb/ (> کعب /ka'b/):

کاک<sup>۳</sup>: /kâk/ (> کعک /ka'k/):

کلات: /kalât/ (> قلعة /qal'at/):<sup>۴</sup>

۱. راجبه را معمولاً با املاهای راجب می‌نویسند که در آن املاهای حرف اضافه به برخلاف املاهای رایج آن است. راجبه / راجب معمولاً در نوشته‌های جدی یا رسمی به‌کار نمی‌رود. خواننده این مقاله نباید این‌گونه برداشت کند که تحلیل واجی این واژه‌ها به معنی تأیید به‌کار بردن آن‌ها در هر بافتی است.

۲. آوانوشت‌های درون کمانک تلفظ عربی واژه‌ها را نشان می‌دهد. واژه‌های فارسی /â/ و /î/ و /u/ و /o/ در عربی به ترتیب به صورت /â/ و /î/ و /û/ و /o/ تلفظ می‌شوند و واج /â/ (= ع) نیز در فارسی به صورت چاکنایی و در عربی به صورت حلقی تلفظ و با نشانه /' / نمایانده می‌شود.

۳. واژه ری، معمولاً با هم‌کردن به‌کار می‌رود و به معنی «(برنج) بلندی و کشیدگی بر اثر پختن» است.

۴. به معنی «نان خشک» و «نانی که از آرد خشکه پخته باشند» (برهان ۱۳۷۶) و نوعی شیرینی سنتی کرمانشاه. مؤلف برهان قاطع (ذیل کاک) به خطا کعک را معرب کاک دانسته، در حالی که کاک رایج در فارسی برگرفته از کعک عربی است.

۵. مثلاً در «کلات نادری». معین در حاشیه برهان قاطع (ذیل کلات) به خطا قلعه را معرب کلات دانسته، در حالی که کلات برگرفته از قلعه عربی است (برای ریشه واژه‌های قاب، کاک، و کلات، ← صادقی ۱۳۸۵، ص ۲۲، ۱۹، ۱۷).

لال: /lâl/ (> لعل /la'1/);

متنابه: /motanâbe(h), mote-/ (> معتنی به /mu'tanâbih/);

مشما: /mošammâ/ (> مشمع /mušamma'/);

ملاقه: /malâqe/ (> ملعقة /mel'aqa/);

نال: /nâl/ (> نعل /na'1/).

در واژه‌های کعب، کعک، قلعه، مشمع، و ملعقه پس از حذف بست چاکنایی، یعنی «ع»، واکه پس از بست چاکنایی، یعنی a، دستخوش کشش جبرانی<sup>۳</sup> شده و a به ā و سپس به â بدل شده است. در غلط‌نویسیم واژه‌های راجبه، ری، قاب، کاک، کلات، و مشما نیامده، طلایه «فارسی شده طلایه یا طلایع» دانسته شده (نجفی ۱۳۸۲، ذیل طلایه/ طلایه) و درباره متنابه آمده «غلط است» (همان، ذیل مُعْتَنی به). حال آنکه طلایه بی‌شک فارسی شده طلایع است و نه طلایه، متنابه به همان اندازه واژه‌های مشابه یادشده غلط یا درست است و ذیل ملاقه نیز به چگونگی تبدیل ملعقه به ملاقه اشاره‌ای نشده است (نیز، ← ۴-۲-۵ معیار همسانی).

۲-۴- بی‌توجهی به قاعده‌های صرف

۱-۲-۴- ساخت معکوس

قاعده ساخت معکوس<sup>۴</sup> از فرایندهای صرفی رایج است که طی آن بخشی از واژه، که معمولاً وند انگاشته شده است، حذف و واژه جدیدی ساخته می‌شود. پیش از اشاره به واژه‌های دستخوش این فرایند که در غلط‌نویسیم مدخل شده‌اند، به مثال‌های زیر توجه بفرمایید:

ارتش: ارتش ساخت معکوس واژه ارتیشدار (انجو شیرازی ۱۳۴۹-۱۳۵۱، ج ۱، ص ۸۲۱؛ برهان ۱۳۷۶) و ارتیشتار<sup>۵</sup> (بسنجید با بزرگ‌ارتیشتار) به معنی «لشکری و سپاهی» است. این واژه برگرفته از واژه فارسی میانه artēštār (Mackenzie 1971, p. 11) است. در اواخر دوره قاجار

۱. لال: لعل باشد. عنصری گوید: دو لب چو نار کفیده، دو لب چو سوسن سرخ / دو رخ چو نار شکفته، دو برگ لاله لال (اسدی ۱۳۱۹).

۲. «خدا داده به ما مالی / یک اسب می‌خواد (می‌خواهد) سه پا نالی». (کسی یک نعل پیدا کرده بود و می‌گفت خدا به من یک مرکب کرامت فرموده؛ یک اسب و سه پا نعل آن را کم دارم) (معین ۱۳۴۲-۱۳۴۷، ذیل نال).

3. compensatory lengthening

4. back formation

۵. هنرورزیده شد ارتیشتاران / سلیح‌پرور پیاده با سواران (زرتشت بهرام‌پژدو ۱۳۴۳، ص ۱۰۳).

یا اوایل دوره پهلوی، سره‌گرایان (احتمالاً در انجمن وزارت جنگ) ارتیشدار را در فرهنگ‌ها یافته‌اند و جزء «دار» را بن‌حال فعل داشتن پنداشته‌اند و ارتیشدار و ارتیشدار را به معنی «دارنده ارتش» فرض کرده‌اند و با حذف «دار» و تبدیل ē (یای مجهول) به e، واژه ارتش را در معنی «سپاه، لشکر» ساخته‌اند و به جای قشون به کار برده‌اند. واژه فارسی میانه *artēštār* برگرفته از واژه اوستایی *raθaē-štār* به معنی «ایستاده بر روی گردونه / عرابه» است (Nyberg 1974, p. 30؛ نیز، ← پورداوود ۱۳۲۸، ص ۵۱۳).

اژدر: اژدر ساخت معکوس واژه اژدرها است. فارسی‌زبانان جزء «ها» در انتهای اژدرها را پسوند جمع‌ها انگاشته‌اند و با حذف آن واژه اژدر را ساخته‌اند. واژه اخیر در ساخت واژه‌های اژدرافکن و اژدرمار و چند واژه دیگر به کار رفته است.

جین: جین ساخت معکوس واژه روسی دوجین (← دنباله مقاله) به معنی «دوازده» است؛ فارسی‌زبانان جزء «دو» در آغاز دوجین را همان عدد دو فارسی انگاشته‌اند و با حذف آن، جین به معنی «شش» را ساخته‌اند.

خشایار: خشایار ساخت معکوس واژه خشایارشا است. در یکی دو قرن اخیر، باستان‌شناسان و زبان‌شناسان سنگ‌نبشته‌های هخامنشی را رمزگشایی کردند و به مرور تلفظ فارسی باستان نام شاهان هخامنشی به نوشته‌های فارسی و به ویژه کتاب‌های تاریخی راه یافت. فارسی‌زبانان پس از آشنایی با نام خشایارشا، پنداشتند که جزء «شا» در پایان واژه همان واژه شاه است و خشایارشا یعنی شاهی که نام او خشایار بوده است. در ادامه، با حذف جزء «شا»، خشایار را پدید آوردند. در حالی که خشایارشا برگرفته از واژه فارسی باستان *xšāyaθiya-* «شاه» (Nyberg 1974, p. 183) است.

ماتیک: ماتیک ساخت معکوس واژه فرانسوی کُسمِتیکی (*cosmétique*) به معنی «آرایشی» است. فارسی‌زبانان، به جز ماتیک (که در آن e به â بدل شده است)، بقیه قسمت‌های واژه را حذف کرده‌اند تا، به گمان خود، ادب را نیز رعایت کرده باشند.

واکسیل: واکسیل ساخت معکوس واژه روسی واکسیلبند (*aksel'v bánt*) است. فارسی‌زبانان جزء «بند» در پایان واکسیلبند را همان واژه فارسی بند انگاشته‌اند و آن را حذف کرده‌اند و واژه واکسیل را ساخته‌اند و در مواردی هم که «بند» را حذف نمی‌کنند، واکسیلبند را جدا و با املا «واکسیل بند» می‌نویسند.

۱. اژدرها گونه دیگر واژه اژدها است و واج «ر» در آن غیراشتقاقی است (← صادقی ۱۳۸۴ الف، ص ۴-۵).



همبر: در برخی شهرها، مانند شیراز، به جای همبرگر واژه همبر را به کار می‌برند، به این دلیل که این واژه را همبرگرد (همبری که گرد است) پنداشته‌اند و با حذف گِر (یا، به گمان خود، گِرد)، واژه همبر را پدید آورده‌اند.

اسکندر (در عربی): واژه اسکندر که از واژه یونانی Aléxandros گرفته شده و عرب‌ها جزء اَل در آغاز واژه را حرف تعریف عربی پنداشته‌اند و آن را از آن حذف کرده‌اند.<sup>۱</sup>  
ماس (در عربی): واژه الماس از یونانی به صورت almāst وارد فارسی میانه (تفضلی ۱۳۴۸، ص ۴۰) و از فارسی میانه به صورت الماس وارد عربی شده است، اما عرب‌ها گاه جزء اَل در آغاز واژه را حرف تعریف عربی پنداشته‌اند (Lane 1863-1893, p. 2744; Wehr 1994, p. 30) و با حذف آن واژه ماس را ساخته‌اند.

**cheeseburger, burger** و غیره (در انگلیسی): در انگلیسی hamburger کوتاه‌شده hamburger steak و برگرفته از نام شهر Hamburg آلمان است. در همین زبان یکی از معنی‌های ham «ران خوک» است. انگلیسی‌زبانان جزء ham در همین واژه hamburger را حذف کرده‌اند و یا burger را به تنهایی به کار برده‌اند و یا به جای آن از جمله cheese «پنیر» را افزوده‌اند و واژه‌هایی مانند cheeseburger را ساخته‌اند.

**edit** (در انگلیسی): در انگلیسی نیز editor «ویراستار» واژه‌ای بسیط بوده است، ولی انگلیسی‌زبانان پنداشته‌اند که واژه اخیر از edit و پسوند -or ساخته شده است و با حذف جزء or، فعل edit را ساخته‌اند (Haspelmath and Sims 2010, p. 49).

**van** (در انگلیسی): بعید نیست که واژه انگلیسی van «خودرو (ون)»، که کوتاه‌شده واژه فارسی caravan «کاروان» است (Soanes and Stevenson 2005: caravan)، بر اثر همین فرایند ساخت معکوس ساخته شده باشد. بدین صورت که انگلیسی‌زبانان جزء car در آغاز caravan را همان واژه انگلیسی car «خودرو» انگاشته‌اند و با حذف car و نیز واکه پس از آن، van را ساخته‌اند.

در غلط‌نویسیم به فرایند کمابیش پرکاربرد ساخت معکوس اشاره‌ای نشده و در آن مثلاً واژه فارسی شده کاندید به معنی «نامزد» با واژه فرانسوی کاندید (candide) به معنی «ساده‌دل» یکی دانسته شده و حکم به نادرستی کاندید در معنی «نامزد» داده شده است. حال آنکه واژه فرانسوی candide در معنی «ساده‌دل» در فارسی به کار نمی‌رود و اصرار بر

۱. در این واژه، طبق قاعده -os حذف شده، /ks/ به /sk/ قلب شده و پس از همخوان d، برای تلفظ راحت‌تر، واکه a درج شده است.

اینکه کاندید به معنی «ساده‌دل» است اصلاً ربطی به فارسی ندارد و بی‌وجه است. فارسی‌زبانان «ا»ی پایانی کاندیدا (candidat) را با پسوند جمع «ا» در فارسی گفتاری خلط کرده‌اند و چنین انگاشته‌اند که کاندیدا به معنی «کاندیداها» است و با حذف آن کاندید را ساخته‌اند (صادق ۱۳۸۲، ص ۱۴۸). به سخن دیگر، کاندید رایج در فارسی گونه‌دیگر واژه فرانسوی کاندیدا است و ربطی به واژه فرانسوی candide ندارد. واژه‌های جَلَب (از جَلَبای عربی)، دوجین (از دیوژینای روسی: d'úžina) (صادق ۱۳۸۲، ص ۱۴۸؛ صادق ۱۳۸۴، ص ۳۸)، رتیل (از رتیلای عربی) (صادق ۱۳۸۲، ص ۱۴۸)، قُل<sup>۱</sup> (از دوقلوی ترکی)، کالباس (از کالباسای روسی: kolbasá) (صادق ۱۳۸۲، ص ۱۴۸؛ صادق ۱۳۸۴، ص ۳۱)، لنت (از لنتای روسی: lénța) (صادق ۱۳۸۲، ص ۱۴۸؛ صادق ۱۳۸۴، ص ۳۰)، و واکس (از واکسای روسی: váksa) (صادق ۱۳۸۲، ص ۱۴۸؛ صادق ۱۳۸۴، ص ۴۱) نیز همین‌گونه ساخته شده‌اند و اگر کاندید را غلط بینگاریم، ناگزیریم واژه‌های اخیر و ده‌ها واژه مشابه را نیز نادرست بدانیم. واژه رتیل در غلط‌نویسیم مدخل شده، ولی در آن به چگونگی تبدیل رتیل به رتیل اشاره‌ای نشده است.

تبدیل انگشتی به انگشتر نیز با فرایند ساخت معکوس توجیه می‌شود؛ فارسی‌زبانان، به‌قیاس انبوهی صفت نسبی موجود در فارسی که از اسم و پسوند *-i* («-ی») ساخته شده است، انگشتی را صفت نسبی انگشتر انگاشته‌اند و واژه *-i* («-ی») را از انتهای آن حذف کرده‌اند تا، به گمان خود، از صفت اسم بسازند. واژه‌های به (= میوه معروف) (از بهی)، صاف (از صافی عربی)، فاش (از فاشی عربی)، فِخار (از فِخاری عربی)، و فضول (از فضولی عربی) (مثال‌ها از صادق ۱۳۷۲ الف، ص ۲۱ حاشیه) نیز این‌گونه ساخته شده‌اند. در غلط‌نویسیم (ذیل انگشتر / انگشتی، صاف / صافی، فضول / فضولی) اشاره‌ای نشده است که انگشتر، صاف و فضول طبق چه فرایندی و چگونه ساخته شده است.

ساخت صرفی خودکفا نیز با فرایند ساخت معکوس توجیه می‌شود. در غلط‌نویسیم (ذیل خودکفایی / خودکفا) آمده است: «کفا معلوم نیست که برطبق چه قاعده‌ای ساخته شده است. خودکفا مسلماً غلط است و از استعمال آن باید پرهیز کرد». در فارسی برخی اسم‌ها، که در دستورهای سنتی آن‌ها را حاصل مصدر می‌نامند، از صفت و پسوند اسم‌ساز *-i* («-ی») ساخته می‌شود، مانند اسم‌های خودآرایی و خودبسایی و خودستایی. فارسی‌زبانان

۱. به معنی «هریک از دو یا چند خواهر یا برادر هم‌زاد». برای مثال، در این جمله: من و برادرم با هم دوقلو هستیم و من قُل بزرگ‌ترم.

خودکفایی را که مشتق از ضمیر خود و صفتِ عربیِ کفایی (در عربی، منسوب به کفایة) است، مشتق از خود و کفا و صامتِ میانجی -y- / -ئ- و پسوندِ اسم‌سازِ -i- («ی») انگاشته‌اند و با حذفِ بی‌پایانی، واژه خودکفارا، به قیاس با صفت‌های خودآرا و خودبسا و خودستا، ساخته‌اند و آن را در معنی صفتی به‌کار برده‌اند. بی‌گمان واژه پایانی *â* در خودکفا در این اشتقاق بی‌تأثیر نبوده‌است. پس، برخلاف آنچه در غلط‌نویسیم آمده، معلوم است که کفا برطبق چه قاعده‌ای ساخته شده‌است و خودکفا مسلماً درست است و استعمال آن، به‌مانند دیگر واژه‌های ساخته‌شده با فرایند ساخت معکوس، بی‌اشکال است.

#### ۲-۲-۴- پسوندِ ش

از دیگر لغزش‌های راه‌یافته به کتاب در حوزه صرف مطالبی است که ذیل مدخل‌های گنجایش و نرمش آمده‌است:

گنجایش: «این واژه، برطبق قاعده اشتقاق اسم مصدر، بایستی از فعل گنجاییدن گرفته شده باشد و حال آنکه این فعل در فارسی به‌کار نرفته‌است. در متون قدیم نیز ظاهراً گنجایش نیامده‌است<sup>۱</sup>» (نجفی ۱۳۸۲، ذیل گنجایش).

نرمش: «این کلمه که بر طبق قاعده اشتقاق اسم مصدر، ظاهراً براساس امر فعل + ش مصدری ساخته شده غلط است، زیرا فعل نرمیدن در فارسی وجود ندارد و بنابراین نرم امر هیچ فعلی نیست...» (همان، ذیل نرمش).

این سخن نادرست، که مشابه آن در اغلب دستورهای سنتی نیز تکرار شده‌است، فقط به یکی از کاربردهای پسوند *-es* اشاره دارد و بی‌هیچ توجیهی، کاربردهای دیگر آن را غلط می‌داند. توضیح اینکه پسوند *-es* کاربردهای گوناگونی دارد که در اینجا به دو کاربرد اصلی آن، که اولی پرکاربرد و دومی کمابیش کم‌کاربرد است، می‌پردازیم:

۱. به بن حال افزوده می‌شود و اسم مصدر یا محصول عمل می‌سازد، مانند آموزش، پیمایش، روش، و سوزش.

۲. به اسم یا صفت افزوده می‌شود و اسم مصدر می‌سازد، مانند پیدایش (نجفی ۱۳۸۲)، چربش (بسنجید با فعل برساخته چربیدن)، رهایش، سرمایش، گرمایش، گرمش (موفق هروی ۱۳۴۶، ص ۴۶، ۶۵ و غیره؛ تذکر دکتر علی‌اشرف صادقی)، نیازش (← انوری ۱۳۸۱)، نیایش (نجفی ۱۳۸۲)، و والایش (← انوری ۱۳۸۱). واژه‌های گنجایش و نرمش نیز طبق قاعده اخیر

۱. چنان‌که گفتیم، واژه گنجایش دست‌کم از سده پنجم، با بسامد بالا، در متن‌های فارسی به‌کار رفته‌است.

ساخته شده‌اند (نیز ← معین ۱۳۶۳، ص ۲۰-۴۷). ذکر این نکته بدیهی که وظیفه زبان‌شناس کشف و استخراج قاعده‌های موجود در زبان است، نه بیرون راندن قاعده‌هایی که آن‌ها را نمی‌پسندد، برای عموم خوانندگان این سطور توضیح واضح‌تر است (نیز ← نجفی ۱۳۸۲، ص پنج).

#### ۴-۲-۳- اشتقاق

اشتقاق پرکاربردترین فرایند واژه‌سازی در فارسی است. در این فرایند وندی به واژه پایه افزوده و واژه جدیدی ساخته می‌شود، مانند دانش، قلمی، کارمند، گیره و هزاران واژه دیگر. در غلط‌نویسیم آمده است:

سنتی: در زبان عربی برای ساختن صفت از اسم قاعده این است که اگر اسم مختوم به «ة» تأنیث باشد، غالباً این حرف را حذف می‌کنند و «ی» نسبت را بر جای آن می‌نشانند، مانند تجارة < تجاری، فاطمه < فاطمی، غریزه < غریزی، مگه < مگگی. بر این اساس، صفت منسوب به سنّه (= سنت) می‌شود سُنّی و نه سُنّتی. با این همه چون سُنّتی بیشتر به «اهل مذهب تسنّن» اطلاق می‌شود، برای پرهیز از التباس، در سال‌های اخیر ترکیب سنتی را به معنای «مطابق سنت و رسوم کهن جامعه» (به‌ازای traditionnel فرانسوی و traditional انگلیسی) ساخته‌اند. ... چون از سُنّی و سُنّتی دو معنای مختلف اراده می‌شود و علاوه بر این، سُنّتی جانشین مناسب دیگری در زبان ندارد، می‌توان آن را به‌کار برد و اشکالی ندارد (نجفی ۱۳۸۲). در حالی که سنتی مشتق از سنّت و پسوند صفت‌سازِ سی / i- است و ربطی به قاعده ساختن صفت از اسم در زبان عربی ندارد. روشن است که این پسوند فارسی را می‌توان به اسم‌های فارسی یا وام‌واژه‌های رایج در فارسی افزود و صدها و هزاران صفت نسبی ساخت، مانند اماتتی، اینترنتی، تلفنی، ذهنی، رادیویی، زیارتی، و سیاحتی. در نتیجه، دلیل درست بودن سنتی این است که طبق قاعده‌های واژه‌سازی فارسی ساخته شده است و اراده شدن دو معنای مختلف از سُنّی و سُنّتی و نبود جانشین مناسب دیگر در زبان دلیل درستی آن نیست.

همچنین در غلط‌نویسیم آمده است:

جداره: جِدار در عربی به معنای «دیوار» است، ولی جِداره در عربی یا در متون معتبر فارسی به‌کار نرفته است. این کلمه از جعلیات اخیر رادیو و تلویزیون و بعضی از گروه‌های علمی است که آن را به معنای توسّعی جِدار، یعنی «آنچه شبیه جِدار است» یا «جِدار کوچک»، به‌کار می‌برند. مثلاً به جای «جِدار لوله آزمایشگاهی» می‌گویند: «جِداره لوله»

آزمایشگاهی». در همه این موارد می‌توان واژه فارسی دیواره را به‌کار برد و از استعمال کلمه جعلیِ جداره چشم‌پوشید (نجفی ۱۳۸۲). حال آنکه یکی از کاربردهای پسوند «ه» ساخت اسمی است که به پایه شباهت دارد. روشن است که این پسوند نیز، به‌مانند دیگر پسوندها، می‌تواند هم به واژه‌های فارسی بپیوندد، مانند تیغه، دندان، دسته، و زبانه، و هم به وام‌واژه‌های رایج در فارسی، مانند اصله به معنی «واحد شمارش درخت»، جزوه، جوهره (نیز، ← نجفی ۱۳۸۲)، و ساقه به معنی «بخشی از گیاه» (ساقه در این معنی ربطی به واژه عربی ساقه به معنی «قسمت انتهایی لشکر» ندارد). واژه‌های دیواره و جداره نیز از طریق همین فرایند ساخته شده‌اند. فرایند ساخت اسم با پسوند «ه» از فرایندهای زیای فارسی است و ربطی به قاعده‌های صرفی عربی ندارد.

#### ۴-۲-۴- قیاس

تغییر قیاسی<sup>۱</sup> هنگامی روی می‌دهد که سخنگویان زبان، براساس ساختار یک کلمه (یا به قیاس آن)، واژه‌ای جدید پدید آورند (Haspelmath and Sims 2010, p. 127). در زیر به چند مثال اشاره شده است (سه مثال نخست از طباطبایی (۱۳۹۵)، ذیل قیاس است):

دراژنا: دراژنا به قیاس پهنا ساخته شده است. صورت قاعده‌مند این واژه دراژا است.

سرما: سرما به قیاس گرما ساخته شده است. اگر این قیاس صورت نمی‌گرفت، باید \*سردا به جای سرما به‌کار می‌رفت. واژه سرما ریشه در زبان فارسی میانه (sarmāg) دارد (Mackenzie 1971, p. 74)، هرچند که در فارسی میانه و پارسی sardāg (Durkin-Meisterernst 2004, p. 308) نیز کاربرد داشته است. ظاهراً \*سردا در فارسی نو به‌کار نرفته است.

نارضایتی: نارضایتی به قیاس ناراحتی و ناخشنودی ساخته شده است. در دو واژه اخیر پسوند ی به ناراحت و ناخشنود افزوده شده است، ولی در فارسی واژه \*نارضایت وجود ندارد (نیز بسنجید با ناپرهیزی).

نمود و غیره (بن گذشته): بن حالِ نمای- در فارسی میانه nimāy- بوده و nimūd «نمود» به قیاس srūd-: srāy- ساخته شده است. به سخن دیگر، به قیاس ساخته شدن بن گذشته سرود از بن حالِ سرای-، بن حالِ نمود نیز از بن حالِ نمای- ساخته شده است. صورت‌های قیاسی آزمود، آسود، فرمود و گشود نیز براساس الگوی «سرای-: سرود» ساخته شده است (← چنگیزی ۱۳۹۵، ذیل قیاس).

در غلط‌نویسیم برخی واژه‌های ساخته‌شده با فرایند قیاس غلط یا نافصیح دانسته شده‌اند:

اثاثیه: در عربی اثاثیه نیامده است. به جای آن اثاث به معنای «لوازم خانه» گفته می‌شود و واحد آن اثاثه است. در فارسی فصیح به جای اثاثیه بهتر است اثاث به کار رود (نجفی ۱۳۸۲).  
نشریه: به معنای «آنچه به صورت ورقه یا کتاب منتشر شود». این کلمه و جمع آن نشریات در عربی فصیح نیامده است، ولی بیش از یک قرن است که در نوشتار و گفتار فارسی به کار می‌رود و اشکالی ندارد. (در عربی در این معنی نُشْرَه و نَشْرَات می‌گویند که در فارسی مستعمل نیست) (نجفی ۱۳۸۲).

فارسی‌زبانان اثاثیه و نشریه را به قیاس واژه‌های عربی ساخته‌شده با ادات -یه / -یه از واژه عربی اثاث / نشر و ادات عربی -یه (عربی: -یه) ساخته‌اند. در فارسی الگوی ساخت واژه‌ی «اسم + پسوند = اسم» بسیار زیاست. در اینجا نیز فارسی‌زبانان به درستی با -یه / -یه به مانند پسوند رفتار کرده‌اند. در فارسی واژه‌های پرشماری با الگوی «اسم + -یه / -یه = اسم» ساخته شده است، مانند ابلاغیه، اجلاسیه، احضاریه، اختاریه، ارثیه، اطلاعیه، اظهاریه، اعطائیه، امنیه، اهدائیه، تحریریه، سهمیه، نظمیّه، و ورودیه. این واژه‌ها در عربی به کار نرفته‌اند یا دست کم نگارنده آن‌ها را در فرهنگ‌های قدیم و جدید عربی نیافته است (همچنین است واژه‌هایی که فارسی‌زبانان با پسوند -یت عربی ساخته‌اند).

#### ۴-۲-۵- معیار همسانی<sup>۱</sup>

نگارنده در اینجا قصد دارد در کنار معیارهایی که تاکنون دیگران در مورد درست و غلط در زبان برشمرده‌اند، معیار دیگری پیشنهاد دهد و آن را «معیار همسانی» بنامد. طبق این معیار، از میان چندین واژه یا ساخت نحوی که طبق فرایندی واحد تغییر کرده‌اند، یا باید همه آن‌ها را غلط دانست یا باید همه آن‌ها را درست دانست و پذیرفتنی نیست که مثلاً از میان بیست واژه همسان دو یا سه واژه را غلط و بقیه را درست بدانیم. به سخن دیگر، در مورد واژه‌ها یا ساخت‌های مشابه باید حکم واحدی صادر کرد و نمی‌توان براساس میل شخصی برخی را غلط و برخی دیگر را درست دانست. برای مثال، چنان‌که در بالا نیز اشاره شد، ساخت صرفی واژه‌های اثاثیه و نشریه تفاوتی با واژه‌های ابلاغیه، اجلاسیه، احضاریه،

۱. چون این معیار پیشنهاد نگارنده است و در کتاب‌های زبان‌شناسی نیامده، شاید بهتر بود آن را ذیل دیگر قاعده‌های زبان‌شناختی نیاوریم، ولی به دلیل رابطه نزدیک آن با قاعده قیاس، ناچار شدیم آن را پس از قاعده قیاس ذکر کنیم.

اخطاریه، ارثیه، اطلاعیه، اظهاریه، اعطائیه، امنیه، اهدائیه، تحریریه، سهمیه، نظمیه، و ورودیه ندارد. همچنین گفتیم که واژه‌های پیدایش، چربش، رهایش، سرمایش، گرمایش، گرمش، گنجایش، نرمش، نیازش، نیایش، و والایش ساخت مشابهی دارند. افزون بر این‌ها، متذکر شدیم که در تمامی واژه‌های راجبه، ری، طلایه، قاب، کاک، کلات، متنابه، مشما، و ملاقه واج بست چاکنایی حذف شده است<sup>۱</sup>. در نتیجه، یا باید همه را درست دانست یا باید همه را غلط دانست. اگر معیار همسانی را بپذیریم، بسیاری از دیدگاه‌های مندرج در غلط‌نویسیم مردود خواهد بود. به مثال‌های زیر نیز، که در این کتاب آمده است، توجه فرمایید:

بلادرننگ: واژه درنگ فارسی است و آوردن بلاهی عربی قبل از آن خلاف فصاحت است. به جای آن بهتر است بی درنگ گفته شود (نجفی ۱۳۸۲). حال آنکه افزوده شدن وندهای یک زبان به پایه‌ای از زبانی دیگر بی اشکال است و از فصاحت نمی‌کاهد، چنان‌که واژه‌هایی مانند ایرانی‌مآب و فرنگی‌مآب و عربی‌مآب و لاگردار و لاجان از افزوده شدن وندهای عربی به پایه‌ای فارسی یا رایج در فارسی ساخته شده‌اند و واژه‌های آبدارباشی و آشپزباشی و معمارباشی و پستچی و تلفنچی و شکارچی و ده‌ها واژه مشابه دیگر از پیوستن وندهای ترکی به پایه‌ای فارسی یا رایج در فارسی پدید آمده‌اند. اگر آوردن بلاهی عربی قبل از درنگ خلاف فصاحت است، ناگزیر افزودن لا- و مآب عربی به واژه‌های یادشده و همچنین افزودن -باشی و -چی ترکی به واژه‌های فارسی یا رایج در فارسی نیز باید خلاف فصاحت باشد، که البته چنین نیست (اگر کسی به سره‌گرایی معتدل معتقد باشد، می‌تواند بی درنگ را بر بلادرننگ ترجیح دهد).

هم‌کلاسی: این ترکیب غلط است و به جای آن باید گفت هم‌کلاس، همچنان‌که هم‌درس گفته می‌شود و نه هم‌درسی... هم، پیشوند اشتراک، چون بر سر اسم درآید، بر شخصی دلالت می‌کند که در مفهوم آن اسم با دیگری شریک است، چنان‌که هم‌کار یعنی «شریک در کار» یا «کسی که دارای کار مشترک با دیگری است» و هم‌وطن یعنی «کسی که دارای وطن مشترک با دیگری است» و جز این‌ها (نجفی ۱۳۸۲، ذیل هم‌کلاسی و هم‌شاگرد/هم‌شاگردی). در فارسی هرگاه پیشوند هم- به اسم مکان بیوندد، ممکن است پسوند -ی نیز به آن‌ها افزوده شود، مانند هم‌اتاقی، هم‌حجره‌ای، هم‌خوابگاهی، هم‌دهاتی، هم‌سلولی،

۱. تکرار و تأکید می‌کنیم که منظور ما از درست بودن واژه‌هایی مانند راجبه و متنابه و مشما این نیست که می‌توان آن‌ها را در هر بافتی به کار برد. روشن است که برخی واژه‌ها ممکن است متعلق به سبک عامیانه یا غیررسمی باشند، ولی عامیانه یا غیررسمی بودن به معنی غلط بودن نیست.

همشهری، هم‌کلاسی، هم‌محلّه‌ای، هم‌مدرسه‌ای، و هم‌ولایتی (نیز، ← سامعی ۱۳۹۵، ص ۸۲). برخی از این واژه‌ها گونه بدون پسوند سی هم دارند، مانند هم‌اتاق، هم‌کلاس، و هم‌محلّه، و برخی دیگر ظاهراً فقط با پسوند سی به کار می‌روند، مانند همشهری و هم‌مدرسه‌ای. هریک از این واژه‌ها به معنی «کسی است که با دیگری در یک ... (اتاق، حجره، خوابگاه، ...) به سر می‌برد». در نتیجه، مقایسه هم‌کلاسی با هم‌درس قیاس درستی نیست، چون درس اسم مکان نیست. کوتاه آنکه هم‌کلاسی درست است و به فرض، اگر بخواهیم هم‌کلاسی را غلط بینگاریم، طبق معیار همسانی، باید واژه‌های یادشده را نیز غلط به‌شمار آوریم، که البته پذیرفتنی نیست.

#### ۳-۴- بی‌توجهی به قاعده‌های معنی‌شناسی

##### ۳-۴-۱- «رنگ‌باختگی معنایی» و «تأکید و تصریح و شفافیت»

در طول زمان، برخی واژه‌ها دستخوش «رنگ‌باختگی معنایی»<sup>۱</sup> یا «تهی‌شدگی معنایی»<sup>۲</sup> می‌شوند و نمی‌توانند مانند سابق تمامی بار معنایی خود را به مخاطب منتقل کنند (Campbell and Mixco 2007, "semantic bleaching" →). گاهی نیز واژه‌ای پس از ورود به زبانی دیگر رنگ‌باخته می‌شود. در چنین شرایطی ممکن است سخنگویان زبان برای تقویت معنی این واژه‌ها و شفافیت<sup>۳</sup> بیشتر، پسوند یا پیشوندی به آن‌ها بیفزایند یا آن‌ها را به همراه واژه‌ای دیگر به کار ببرند. باید توجه داشت که این واژه‌ها یا وندهای افزوده «حشو» یا «غلط» نیستند و اگر آن‌ها را از متن بزداییم، از تأکید، تصریح یا شفافیت کاسته خواهد شد. تأکید در نحو نیز کاربرد دارد (مثلاً برای رای تأکید، ← طیب‌زاده ۱۳۹۱، ص ۹۵-۹۶ و برای حروف اضافه تأکیدی، ← خیام‌پور ۱۳۸۸، ۱۳۱: در، راه، تاه، که، ۱۵۸: از، ۱۶۱: به، ۱۶۵: بر)، ولی ما در اینجا بیشتر به صرف و تصریف نظر داریم و کمتر به نحو می‌پردازیم.

محمدتقی بهار به درستی معتقد است: «هیچ حرفی یا ابزاری در زبان نیست که محض زینت یا به زیادتی استعمال شود. چه بشر در هر چیز صرفه‌جوی است، خاصه در زبان و تکلم سعی دارد همواره زواید حرفی را دور بریزد و کلمات را حکاکی کرده و تراش بدهد. در این صورت، معنی ندارد که حرفی را برای زینت یا به زیادتی و بدون فایده بر لغتی بیفزاید و

---

1. semantic fading  
2. semantic bleaching  
3. transparency



در حقیقت، تا حرفی یا کلمه‌ای ضرورت معنوی نداشته باشد، بر زبان نگذرد و در نزد فصحا مقبول نیفتد» (بهار ۱۳۷۵، ص ۳۳۳).

با وجود اینکه رنگ‌باختگی معنایی و وندافزایی برای تأکید، تصریح یا شفافیت معنایی فرایندهایی مستقل‌اند و به دو شاخه جداگانه زبان‌شناسی مرتبط‌اند، واژه‌های دستخوش آن‌ها را زیر یک عنوان آورده‌ایم، زیرا گاه در یک واژه هر دو فرایند رخ داده‌است. پیش از اشاره به آن دسته از مدخل‌های غلط‌نویسیم که دستخوش این فرایندها شده‌اند، چند مثال ذکر می‌کنیم:

«ب-»: محمدتقی بهار تکواژ ب-را، که پیش از فعل می‌آید، «باء تأکید» (بهار ۱۳۷۵، ص ۳۳۳) می‌نامد و از جمله این شاهدها را برای آن ذکر می‌کند:  
مسلمان شده بود و به موسی بگرویده (تاریخ بلعمی)؛  
فراشی آمد و مرا بخواند، برفتم (تاریخ بیهقی).

- باشی: در فارسی گاه برای شفافیت و تصریح بیشتر و تقویت معنی صفت‌های فاعلی / اسم‌های شغل، پسوند صفت‌فاعلی ساز -باشی را به آن‌ها می‌افزایند. مانند آبدارباشی، آشپزباشی، حکیم‌باشی، عکاس‌باشی، فراش‌باشی، معمارباشی، و وکیل‌باشی که معنی آن‌ها با معنی واژه‌های آبدار، آشپز، حکیم، عکاس، فراش، معمار، و وکیل تفاوتی ندارد.

برعکس: واژه‌هایی که نیز دارای مفهوم «مخالفت» و «ضدیت» است، ولی فارسی‌زبانان برای تصریح و شفافیت بیشتر، حرف اضافه بر آن‌ها نیز که بر «مخالفت» و «ضدیت» هم دلالت می‌کند (برای مثال، از ماست که بر ماست) به آن افزوده‌اند.

- تر: در فارسی گاه برای شفافیت و تصریح بیشتر و تقویت معنی صفت‌های برتر / تفضیلی عربی، مانند ارشد، اصلح، اولی و ده‌ها واژه مشابه، پسوند صفت‌برترساز -تر را به آن‌ها می‌افزایند. هنگامی که فارسی‌زبانان صفت‌های برتر عربی را از این زبان وام گرفتند، معنی صفت برتر را از آن‌ها در نمی‌یافتند و این جنبه معنایی صفت‌های برتر برایشان تیره بود. در نتیجه، برای تصریح و شفافیت بیشتر و تقویت معنی آن‌ها، پسوند سازنده صفت برتر را به این واژه‌ها می‌افزودند و گاه آن‌ها را به صورت ارشدتر، اصلح‌تر و اولی‌تر و غیره نیز به کار می‌بردند (صادقی ۱۳۹۱، ص ۷).

چه (در اگر چه و آنچه و هر چه): چه در اگر چه و آنچه و هر چه دستخوش رنگ‌باختگی معنایی شده و معنی آن تیره<sup>۱</sup> گردیده‌است. در نتیجه، فارسی‌زبانان برای تقویت اگر چه یا

تأکید بر آن، در ساخت نحوی جمله، ولی و مترادف‌های آن را افزوده‌اند و می‌گویند «اگرچه ...، ولی ...»<sup>۱</sup> و برای تقویت آنچه و هرچه نیز که افزوده‌اند و می‌گویند «آنچه که» و «هرچه که». در غلط‌نویسیم (ذیل «اگرچه ... ولی ...») آمده است «در یک عبارت یا باید اگرچه به کار رود یا ولی، و جمع هردو غیرمنطقی است». و ذیل آنچه/آنچه که نیز آمده است: «پس از آنچه نیازی به استعمال که نیست و در متون معتبر فارسی نیز که همراه آنچه به کار نرفته است». چنان‌که پیش‌تر دیدیم، آنچه که دست‌کم از سده پنجم، با بسامد بالا، در متن‌های فارسی به کار رفته است.

عجوزه: عجز در عربی به معنی «پیرزن» است، ولی فارسی‌زبانان برای تصریح بر مؤنث بودن آن، ـة (تای تانیث) را به آن افزوده‌اند و واژه عجوزه را ساخته‌اند.

گر: گر در فارسی کهن به معنی «کچلی، جَرَب» بوده است، ولی فارسی‌زبانان برای تقویت معنی اسم‌مصدری آن و شفافیت و تصریح بیشتر، پسوند ـی را به آن افزوده‌اند و امروزه گر را در معنی «کچل» و گری را در معنی «کچلی، جَرَب» به کار می‌برند (تذکر شفاهی دکتر وحید عیدگاه).

ـگر: جادو در فارسی کهن به معنی «جادوگر» بوده (مثلاً در «نرگس جادو»)، ولی فارسی‌زبانان برای تقویت معنی فاعلی آن، پسوند صفت‌فاعلی ساز ـگر را به آن افزوده‌اند و جادوگر می‌گویند.

ـگری: در فارسی گاه برای شفافیت و تصریح بیشتر و تقویت معنی اسم‌مصدرها، پسوند اسم‌ساز ـگری را، که خود مشتق از دو پسوند ـگر و ـی است، به آن‌ها می‌افزایند، مانند اخلالگری، تصدیگری (تذکر شفاهی دکتر مهدی کمالی)، تکدیگری، رامشگری، عشوه‌گری، و لابه‌گری که معنی آن‌ها با معنی واژه‌های اخلال، تصدی، تکدی، رامش، عشوه، و لابه تفاوتی ندارد.

مانستن: مانستن دستخوش رنگ‌باختگی معنایی شده است و فارسی‌زبانان برای تقویت آن، مثل یا مانند را به آن می‌افزایند و به جای «به ... می‌ماند» می‌گویند «مثل ... می‌ماند».

۱. مجتبی مینوی آورده است: «در اشعار و منشآت قدیم، ... آوردن اگرچه و هرچند و با آنکه در ابتدا، همراه با اما و ولی و ولیکن و مع‌هذا در وسط بسیار نادر است، ولی هرچه به زمان ما نزدیک‌تر می‌شویم، این جفت کردن هر دو لفظ در یک جمله مرگب بیشتر می‌شود. سبب این امر یکی از دو چیز است: میل به تأکید، و احساس ضعفی در لفظ اگرچه و هرچند. شاید هم هر دو سبب دست به دست هم داده‌اند. یعنی اگرچه و هرچند برای اهل زبان به قدری ساده و پیش‌پاافتاده و کم‌معنی شده است یا در یک جمله طولانی به قدری از متمم دور افتاده است که انشاکنده عبارت می‌بیند لازم است این استدراک را به وسیله استعمال لفظ اما و ولی و ولیکن تأکید و تقویت کند و به خاطر خواننده یا شنونده بیاورد» (مینوی ۱۳۴۵، ص ۳۳؛ نیز: مینوی ۱۳۸۱، ص ۵۴۸-۵۴۷).

مورچه: مور به تنهایی در زبان ادبی امروز به معنی «حشره‌ای کوچک» است و بنابراین، مورچه تصغیر مور نیست، بلکه فارسی‌زبانان برای تأکید بر کوچک بودن مور پسوند -چه را به آن افزوده‌اند (صادقی ۱۳۷۱، ص ۲۳).

ناغافل: در برخی موارد واژه مورد نظر دستخوش رنگ‌باختگی معنایی نشده، ولی برای تأکید بیشتر بر آن، وندی به آن می‌افزایند یا آن را در کنار واژه‌ای دیگر به کار می‌برند. برای مثال، در فارسی صفت‌ها می‌توانند با تغییر مقوله به راحتی به قید تبدیل شوند، ولی در واژه قیدی ناغافل، برای تأکید و تصریح بیشتر، پیشوند نا- نیز به واژه صفتی غافل افزوده شده است (در فارسی کهن غافل در معنی قیدی نیز به کار می‌رفته است). ساخت واژه ناغافل را می‌توان با واژه نه‌خیر سنجید. خیر (که در اصل به معنی «نیکویی») است و در معنی «نه» به‌گویی یا حسن تعبیر است) به تنهایی معنی منفی دارد، ولی فارسی‌زبانان واژه نه را نیز به آن افزوده‌اند تا معنی آن را تقویت و بر منفی بودن آن تأکید کنند. رابرت ا. هال<sup>۱</sup>، استاد فقید زبان‌شناسی در دانشگاه کُرنل<sup>۲</sup>، در مورد این گونه واژه‌ها و ساخت‌های نحوی دلیل دیگری نیز اقامه می‌کند: «اغلب گفته می‌شود که ... "منفی در منفی می‌شود مثبت". اشتباه اینان در اینجاست که زبان را با منطق مقایسه می‌کنند و انتظار دارند که استعمال روزمره زبان دقیقاً منطقی باشد. حقیقت امر این است که نه هیچ زبانی هرگز دقیقاً منطقی بوده است و نه می‌توان با موعظه کردن سخنگویان آن زبان آن را چنین کرد» (هال ۱۳۵۰، ص ۱۹-۲۰).

در غلط‌نویسیم به فرایند رنگ‌باختگی معنایی اشاره نشده است. در ادامه مثال‌هایی را از این اثر نقل کرده‌ایم:

- گاه: افزوده شدن پسوند -گاه به برخی اسم‌های مکان نیز برای تصریح بیشتر است. از جمله، جایگاه، مقامگاه، منزلگاه، میدانگاه، میعادگاه، میقاتگاه، و نشیمنگاه که در غلط‌نویسیم مدخل شده‌اند و دلیلی برای ساخت صرفی آن‌ها ذکر نشده است. این واژه‌ها قابل قیاس‌اند با دهستان و دهکده و مکتبخانه که از اسم مکانِ ده و مکتب و پسوند مکان -کده و -ستان و پسوندواره -خانه ساخته شده و با آنکه ده و مکتب خود بر معنی مکان دلالت دارند، پسوند و پسوندواره مکان نیز به آن‌ها افزوده شده است.

- ها / -ان / -ات: جمع بستن دوباره جمع‌های مکسر عربی نیز به دلیل رنگ‌باختگی معنایی است. فارسی‌زبانان، که برای جمع بستن اسم دو پسوند -ها و -ان را به کار می‌بردند، هنگامی که جمع‌های مکسر عربی، مانند اسلحه، اشعه، جواهر، حبوب، طلبه و ده‌ها واژه

1. Robert A. Hall

2. Cornell

مشابه، را از این زبان وام گرفتند، معنی جمع را از آن‌ها در نمی‌یافتند و این جنبه معنایی جمع‌های مکسر برایشان تیره بود. در نتیجه، برای تصریح و شفافیت بیشتر، آن‌ها را دوباره با پسوندهای جمع فارسی و عربی جمع می‌بستند (← صادقی و حاجی‌سیدآقایی ۱۳۸۹، ص ۷۱) و اسلحه‌ها، اشعه‌ها، جواهرات، حبوبات، و طلبه‌ها می‌گفته‌اند (برای برخی از این واژه‌ها، ← نجفی ۱۳۸۲، ذیل جمع جمع). با افزایش تعداد واژه‌های عربی رایج در فارسی، فارسی‌زبانان بیشتر با وزن‌های جمع عربی آشنا شدند و از افزودن پسوندهای جمع فارسی به جمع‌های مکسر عربی کاسته شد. از همین رو است که جمع‌های مکسر عربی‌ای که در فارسی پسوند جمع گرفته‌اند در سده‌های نخستین اسلامی بسیار بیش از قرن‌های بعدی بوده است (← خانلری ۱۳۹۵، ج ۲، ص ۱۰۱). در غلط‌نویسیم ذیل اشعه به نادرست آمده است: «این کلمه جمع است و مفرد آن شُعاع به معنای "پرتو" است. بنابراین، اشعه‌ها صحیح نیست و به جای آن باید گفت: اشعه یا شعاع‌ها یا پرتوها» (نجفی ۱۳۸۲).

ی / -i- (فارسی میانه: *-ih-*): در غلط‌نویسیم ذیل در یوزه / در یوزگی به نادرست آمده است: «در یوزه به معنای "گدایی" است. امروزه به جای آن غالباً در یوزگی می‌گویند، اما در متون معتبر فارسی در یوزگی به کار نرفته است و بهتر است که از استعمال آن خودداری شود» (نجفی ۱۳۸۲). با توجه به قاعده یادشده، دلیل افزوده شدن پسوند اسم مصدر سازِ -ی / -i- به در یوزه تقویت معنای اسم مصدری آن و شفافیت بیشتر است. همچنین است واژه‌های بازدهی، بهبودی (بهبود یافتن)، خلاصی (خلاص شدن)، دسترسی (امکان دست یافتن)، راحتی (راحت شدن / بودن)، سلامتی (سلامت بودن)، شگفتی (شگفت‌انگیز بودن)، فروگذاری (فروگذار کردن)، فضولی (دخالت)، قحطی (قحط بودن)، کاندیداتوری (کاندیداتور بودن)، گوشمالی (گوشمال دادن)، و یارایی (یارا و توان داشتن) که در غلط‌نویسیم مدخل و برخی از آن‌ها به نادرست غلط‌انگاشته شده‌اند و در هیچ کدام نیز دلیل این تحول بیان نشده است. روشن است که دو جمله «برای راحتی بیشتر، جوراب‌هایم را در آوردم» و «برای راحتی بیشتر، جوراب‌هایم را در آوردم» متفاوت‌اند و دومی صراحت و شفافیت بیشتری دارد. در فارسی به واژه‌های اسم مصدری تعطیل (مانند این بیت: بی یاد روزگار تو گر یک نفس زخم / تزییع عمر دانم و تعطیل روزگار آبیغمی ۱۳۳۹-۱۳۴۱، ج ۱، ص ۲۳)، دست‌بوس به معنی «اظهار ادب و احترام و فروتنی» (← انوری ۱۳۸۱)، فراخوان (صادقی ۱۳۹۱، ص ۷)، و قبول به معنی «مقبولیت» (← انوری ۱۳۸۱، ذیل قبول، معنی ۲) نیز پسوند اسم‌سازِ -ی افزوده‌اند و تعطیلی، دست‌بوسی، فراخوانی (← همان)، و قبولی (برای

مثال، «آرزوی قبولی طاعات و عبادات» (← همان، ذیل قبولی، معنی ۱) می‌گویند. واژه‌های اخیر در غلط‌نویسیم مدخل نشده‌است (برای مثال‌های بیشتر، ← صادقی ۱۳۹۱ ب).  
 -ی / -i- (فارسی میانه: -īg-): در فارسی یک پسوند -ی / -i- دیگر هم وجود دارد که از واژه پایه صفت می‌سازد و با پسوند اخیر ریشه متفاوتی دارد و پسوند مستقلی است. فارسی‌زبانان برای تقویت معنی صفتی واژه‌های حاج (به‌جاآورنده حاج)، دایم، راحت، صمیم، قدیم، مصنوع، معمول، موروث، و موقت و تأکید یا صراحت و شفافیت بیشتر، این پسوند -ی / -i- را به آن‌ها افزوده‌اند و واژه‌های حاجی، دایمی، صمیمی، قدیمی، مصنوعی، معمولی، موروثی، و موقتی را ساخته‌اند. در غلط‌نویسیم تمامی این واژه‌ها مدخل شده‌اند، ولی به چگونگی ساخت آن‌ها اشاره‌ای نشده و برای نمونه، ذیل دایم / دایمی به‌نادراست چنین آمده‌است: «دایم در فارسی در مقام صفت یا قید به‌کار می‌رود و بنابراین دیگر لازم نیست که ی صفت‌ساز بر آن بیفزاییم و دایمی بگوییم» (نجفی ۱۳۸۲). در فارسی به واژه‌های مرجوع، مزروع، و مسکون نیز پسوند -ی / -i- صفت‌ساز افزوده شده و این واژه‌ها به‌صورت مرجوعی، مزروعی، و مسکونی هم کاربرد دارند (صادقی ۱۳۷۲ الف، ص ۱۹)، ولی در غلط‌نویسیم مدخل نشده‌اند.

#### ۴-۴- بی‌توجهی به نحو

غلط‌نویسیم و همه آثار مرتبط پیش و پس از آن با بی‌توجهی یا کم‌توجهی به نحو، آن را از دایره دانش‌های موردنیاز ویراستار کنار گذاشتند و ویرایش را به واژه‌های زبان محدود کردند. بد نیست یادآور شویم که خانلری در بیان نکته‌های نحوی مربوط به درست و غلط (یا معیار و نامعیار) بر مؤلف غلط‌نویسیم تقدم دارد و از میان معدود مدخل‌های نحوی غلط‌نویسیم، شماری از آن‌ها به تأثیر از دستور زبان فارسی (خانلری ۲۵۳۵ [= ۱۳۵۲]) تألیف شده‌است، از جمله مدخل‌های «برعلیه» و «علیه» (بسنجید با خانلری ۲۵۳۵ [= ۱۳۵۲]، ص ۳۵۸-۳۵۷)، «حذف حرف اضافه» (بسنجید با همان، ص ۳۲۷-۳۳۰)، «درازنویسی» (بسنجید با همان، ص ۳۵۶)، «را» پس از اسم نکره» (بسنجید با همان، ص ۳۱۹-۳۲۰)، «عبارت وصفی» (بسنجید با همان، ص ۳۳۶-۳۳۹)، «گویی / گفتی» (بسنجید با همان، ص ۳۰۷-۳۱۱)، «هست / است» (بسنجید با همان، ص ۳۲۳-۳۲۶)، «یک» (بسنجید با همان، ص ۳۳۱-۳۳۵).

#### ۴-۵- کاستی‌ها و لغزش‌ها در تشخیص ریشه واژه‌ها

در غلط‌نویسیم گاه آنچه درباره ریشه واژه‌ها آمده کاستی‌ها و لغزش‌هایی دارد و در برخی موارد موجب گمراهی خواننده می‌شود. در زیر فقط به ده مثال اشاره شده‌است:

آزوقه / آذوقه: «اصل این کلمه ترکی است (بعضی آن را عربی و سنسکریت نیز گفته‌اند) و املاهای آن در فرهنگ‌ها به دو صورت آزوقه و آذوقه آمده‌است. صورت دوم، به دلیل استعمال آن در متون دو قرن اخیر، غلط نیست، اما صحیح‌تر آن است که به صورت آزوقه نوشته شود» (نجفی ۱۳۸۲). همان‌گونه که دیده می‌شود، در غلط‌نویسیم هیچ دلیلی برای ترجیح دادن آزوقه به آذوقه ذکر نشده‌است. طبیب‌زاده در تأیید این مطلب غلط‌نویسیم آورده‌است: «وقتی مطالعات آماری در انتخاب صورت معیار کمکی به ما نکند، باید صورت ساده‌تر یا آسان‌تر را به‌عنوان صورت معیار برگزید و در اینجا چون آزوقه ساده‌تر از آذوقه است (چون تعداد کلماتی که در فارسی با حرف «ز» نوشته می‌شوند به مراتب بیش از کلماتی است که با حرف «ذ» نوشته می‌شوند)، باید آزوقه را صورت معیار دانست» (طبیب‌زاده ۱۳۹۶، ص بیست‌وپنج). بهتر بود چنین استدلال‌هایی در خود غلط‌نویسیم می‌آمد و توضیحات ذیل هر مدخل آن قدر کامل می‌بود که نیاز به شرح و توضیح نداشته باشد. در ادامه، علت نادرستی آنچه در غلط‌نویسیم آمده را متذکر خواهیم شد:

۱. آذوقه (و هریک از املاهای دیگر آن) برگرفته از واژه ترکی *azuq* «خواربار لشکر» است (Doerfer 1965, vol. 2, p. 56, no. 475; داعی‌الاسلام ۱۳۰۵-۱۳۱۸). در سه فرهنگ کهن ترکی املاهای این واژه به صورت‌های *اُزُق*، *اَزُوق*، *اَزُوق*، *اَزُوق*، و *اَزُوق* آمده‌است: ترجمه دیوان لغات‌الترک (تألیف ۴۶۶ هجری): *اَزُوق*: توشه (محمودبن حسین کاشغری ۱۳۸۹، ص ۱۱۰).

فرهنگ نصیری (احتمالاً تألیف ۱۰۹۵ هجری): *اَزُوق* و *اَزُوق*: آذوقه (نصیری و نصیری ۱۳۹۳، ص ۲۲۲).

سنگلاخ (تألیف ۱۱۷۲ یا ۱۱۷۳ هجری): *اَزُوق* / به ضم را و سکون غین معجمه / و *اَزُوق* / مع القاف: به معنی «توشه و خوراک» است (میرزامهدی خان استرآبادی ۱۳۹۴، ص ۲۷۸).

۲. این واژه‌های ترکی احتمالاً با واژه سُغدی *āduk* به معنی «غله، محصول» (Gharib 1995, p. 2, No. 38) هم‌ریشه‌اند، اما اینکه واژه‌های ترکی از سُغدی وام گرفته شده‌اند یا برعکس مشخص نیست. وجود واج *δ* (= *ذ*) در واژه سُغدی *āduk* املاهای آذوقه را توجیه می‌کند. اینکه برخی آذوقه را برگرفته از واژه عربی *عَدْوَقَة* یا *عَدْوَقَة* به معنی «خوردنی» ←

۱. برخلاف آنچه در غلط‌نویسیم (نجفی ۱۳۸۲، ذیل «را») پس از فعل (آمد، به‌کار بردن) راپس از فعل درست است، ولی در اینجا مجال پرداختن به آن نیست (برای نقد دیدگاه درج‌شده در غلط‌نویسیم، ← دبیرمقدم ۱۳۶۹، ص ۵۰-۵۱).

دهخدا و همکاران (۱۳۷۶، ذیل آذوقه) یا واژه سنسکریتِ اجیوکا (بهار ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۸۱) دانسته‌اند<sup>۱</sup> ظاهراً بر اساسی نیست. نگارنده در فرهنگ‌های عربی مراجعه‌شده واژه‌های عذوقه یا عذوقه را نیافته‌است. چنان‌که خواهیم دید، هر دو املائی آذوقه و آزوقه دست‌کم از سده نهم وارد فارسی شده‌است، ولی در آن دوران زبان سغدی فراموش شده بوده‌است. شاید آذوقه قرن‌ها پیش از سده نهم وارد فارسی شده باشد، ولی در پیکره‌های در دسترس نگارنده شاهد پیش از قرن نهم ثبت نشده باشد. این احتمال نیز وجود دارد که آذوقه به واسطهٔ زبانی دیگر وارد فارسی شده باشد. در این زبان واسط واج  $\delta$  یا  $\delta$ / و وجود داشته‌است، وگرنه املائی آذوقه به نگارش در نمی‌آمده‌است.

۳. احتمال دیگر این است که چون واج  $z$  در آذوقه پس از واکه، یعنی  $\bar{a}$ ، آمده‌است، گذشتگان تصور کرده‌اند که املائی آن باید با «ذ» باشد تا تلفظ واج  $\delta$  یا  $\delta$ / فارسی را بنمایاند (تذکر دکتر علی اشرف صادقی).

۴. واژه آذوقه دست‌کم از سده نهم (و نه در «دو قرن اخیر») با بسامد بالا در متن‌های فارسی به کار رفته‌است:

قرن ۹: چون قلعه را آذوقه مهیا شد در قلعه محکم کردند (حافظ ابرو، ۱۳۵۰، ص ۲۹۹).

۵. واژه آذوقه نیز دست‌کم از سده نهم در متن‌های فارسی به کار رفته‌است<sup>۲</sup>:

قرن ۹: آذوقه برداشتند و در کشتی درآمدند و برفتند (بیغمی، ۱۳۸۸، ص ۶۹۶).

۶. در پیکرهٔ گروه فرهنگ‌نویسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی آذوقه ۴۹ شاهد و آذوقه ۱۴۶۸ شاهد دارد. در نتیجه، اگر بخواهیم از میان این دو املا یکی را معیار و دیگری را

۱. به نظر می‌رسد مطلب سبک‌شناسی بهار، که در غلط‌نویسیم نقل شده، برگرفته از مقاله «غلط مشهور» خیام‌پور (۱۳۲۷-۱۳۲۸، شماره ۱، ص ۱۹) است.

۲. در برخی چاپ‌های سفرنامه ناصر خسرو (قرن ۵) واژه آذوقه یک بار به کار رفته‌است: به شهری رسیدیم که آن را صالحیه می‌گفتند و این روستایی پر نعمت و خواربار است. کشتی‌ها بسیار می‌سازند و هریک را دوپست خروار بار می‌کنند و به مصر می‌برند تا در دکان بقال می‌رود، که اگر نه چنین بودی، آذوقه [نسخه بدل: آذوقه] آن شهر به پشت ستور نشایستی داشتن با آن مشغله که آنجاست (ناصرخسرو و ۲۵۳۶ [= ۱۳۵۶]، ص ۶۷). در درستی این ضبط تردید جدی وجود دارد. زیرا بسیار بعید است که واژه‌ای از قرن نهم به بعد شاهد‌های انبوه داشته باشد و پیش از آن فقط یک بار در متنی از سده پنجم به کار رفته باشد. در سفرنامه ناصر خسرو (تصحیح جعفر شعار براساس نسخه کتابخانه ملی پاریس به تاریخ ۱۲۹۴ قمری) واژه آذوقه در قلاب آمده (ناصرخسرو و ۱۳۷۱، ص ۱۰۳) و در تعلیقات (همان، ص ۱۶۶) آمده‌است «- آذوقه از ب افزوده شد». «ب» کوتاه‌نوشت سفرنامه ناصر خسرو، به تصحیح م. غنی‌زاده، برلین، ۱۳۴۱ قمری است که تصحیح دبیرسیاقی نیز براساس آن است. نتیجه آنکه این واژه در نسخه خطی به کار نرفته و ظاهراً افزوده م. غنی‌زاده است و از آنجا به چاپ دبیرسیاقی نیز راه یافته‌است.

غیرمعیار بدانیم، بی‌شک آذوقه، به دلیل بسامد سی‌برابری و اینکه املائی تاریخی<sup>۱</sup> کلمه را بازمی‌نماید، معیارتر از آذوقه است، هرچند که هردو نیز کاملاً درست‌اند.

الاغ: «الاغ در ترکی به معنای "چاپار" است و در متون قدیم فارسی نیز به همین معنی به کار رفته است. امروزه در فارسی، هم در نوشتار و هم در گفتار، الاغ را به معنای "خر" به کار می‌برند، ولی در نثر فصیح بهتر است که از استعمال آن به این معنی پرهیز شود» (نجفی ۱۳۸۲، ذیل خر / الاغ). در حالی که الاغ برگرفته از واژه ترکی ulaγ به معنی «اسب چاپار»، «اسب یدک» و «درازگوش؛ خر» است (Doerfer 1965, p. 102). در نتیجه، الاغ هم در ترکی و هم در فارسی کهن در معنی «درازگوش؛ خر» به کار می‌رفته و این گسترش معنایی در فارسی رخ نداده است. در سه فرهنگ کهن ترکی نیز معنی این واژه را، علاوه بر «قاصد و پیک»، «مَرکَب [اعم از اسب و خر و شتر و استر]» و «اسب» نیز ذکر کرده‌اند:

ترجمه دیوان لغات‌الترک (تألیف ۴۶۶ هجری): الاغ: قاصد و پیک. || اسبی که به فرمان بیگ، پیک رهنورد و تیزرو بر آن سوار شود تا اسب دیگر سر رسد (محمودبن حسین کاشغری ۱۳۸۹، ص ۱۳۳).

فرهنگ نصیری (احتمالاً تألیف ۱۰۹۵ هجری): اولاق و اولاغ: اسب (نصیری و نصیری ۱۳۹۳، ص ۱۰۹).

سنگلاخ (تألیف ۱۱۷۲ یا ۱۱۷۳ هجری): اولاق / اولاغ: سه معنی دارد: اول «مَرکَب سوار» را گویند. [...] || دویم به معنی «پیک و قاصد بود که از جایی به جایی می‌فرستاده باشند. || سیّم «کار بی‌اجرت» باشد (میرزاهدی خان استرآبادی ۱۳۹۴، ص ۴۸۴).

افزون بر این، مؤلف مجمع‌الفرس، با استناد به بیتی از سعدی، یکی از معنی‌های الاغ را «خر» دانسته است: «الاغ: اسب خُرد باشد در تحفة السعادة || بر «خر» نیز اطلاق کنند. مثال این معنی شیخ سعدی گوید، شعر: مثال اسب الاغ اند<sup>۲</sup> مردم سفری / نه چشم بسته و سرگشته همچو گاو<sup>۳</sup> عصار» (سروری ۱۳۳۸-۱۳۴۱، ص ۵۳). هرچند که در این بیت سعدی «اسب الاغ» به معنی «اسب چاپار» است، ولی معنی درج شده در این فرهنگ نشان می‌دهد که در نیمه نخست قرن یازدهم نیز فرهنگ‌نویسان معنی «خر» را برای الاغ ضبط کرده‌اند.

#### 1. historical dictation

۲. متن: «اسب و الاغ‌اند». طبق ضبط کلیات سعدی (۱۳۸۶، ص ۶۴۷) تصحیح شد.
۳. متن: «چون گو». با توجه به نسخه بدل مجمع‌الفرس و ضبط کلیات سعدی (۱۳۸۶، ص ۶۴۷) تصحیح شد.



رامش: «این واژه اسم مصدر است، به معنای «آسودگی» و نیز «عیش، نشاط»، اما مصدر آن (رامیدن؟) در فارسی به کار نمی‌رود و از این لحاظ شبیه است به نیایش و پیدایش و منش که مصدرشان نامعلوم است» (نجفی ۱۳۸۲، ذیل رامش). در تکمیل مطلب درج‌شده در غلط‌نویسیم باید بیفزاییم که رامش با آرامش هم‌ریشه است. بن حالِ رامش در فارسی میانه rām- است و رام در فارسی نو نیز به کار رفته و می‌رود. رامش برگرفته از واژه فارسی میانه rāmišn (Nyberg 1974, p. 166) است.

ساروج: «واژه ساروج ... فارسی است و صاروج (یا صهروج) معرب آن است» (نجفی ۱۳۸۲، ذیل ساروج). واژه صاروج معرب و برگرفته از واژه فارسی میانه čārūg (Mackenzie 1971, p. 21) است. در فرایند تعریب واژه‌های ایرانی، واج /č/ یا /چ/ معمولاً به /اص/ بدل می‌شود (مانند čawlagān < صولجان)، نه به /اس/، و واج /g/ یا /گ/ نیز معمولاً به /ج/ بدل می‌شود. در نتیجه، اینکه صاروج را عربی‌شده ساروج بدانیم پذیرفتنی نیست. ساروج نیز املائی فارسی‌شده واژه عربی صاروج است. واژه پهلوی čārūg در فارسی نو به چارو بدل شده است (برای شاهدهایی از چارو، ← کردی نیشابوری ۲۵۳۵ [= ۱۳۵۵]، ص ۱۱۱؛ تبصرة العوام، ص ۲۶۸-۲۶۹؛ محمدبن عبدخالق ۱۳۹۲ قمری، ج ۲، ص ۱۱۲۴). در فارسی نو صورت چهارو نیز به کار رفته است (← ابوبکر بستی ۱۳۹۱، ص ۹۲؛ تذکر دکتر علی‌اشرف صادقی). وجود صورت‌های چهارو در فارسی و صهروج در عربی نشان می‌دهد در فارسی میانه صورت čahrūg\* نیز وجود داشته است و صهروج عربی معرب از همین واژه فارسی میانه است.

سکنجین: در غلط‌نویسیم واژه سکنجین کوتاه‌شده سرکه انگبین دانسته شده (نجفی ۱۳۸۲، ذیل حرف اضافه مرکب)، در حالی که سکنجین معرب سکنگین است، نه سرکه‌انگبین. سکنگین از سِک (فارسی میانه: sik) و انگبین ترکیب شده و سِک، که به معنی «سرکه» است، از جمله در واژه سِکبا به معنی «آش سرکه» نیز کاربرد داشته است. اینکه سکنجین معرب سکنگین است سخن تازه‌ای نیست و مؤلف شرفنامه منیری (تألیف: ۸۷۸ هجری) ذیل سکنگین آورده است: «... تعریب آن سکنجین بود» (ابراهیم قوام فاروقی ۱۳۸۵، ص ۵۹۰) و در مجمع الفُرس نیز آمده است: «سکنگین: سکنجین باشد و آن مرکب است از سِک، که «سرکه» باشد، و انگبین. مولوی معنوی فرماید، بیت: از بهر سکنگین عسل ده / ما خود همه سرکه می‌فزاییم» (سروری ۱۳۳۸-۱۳۴۱، ص ۷۹۲). مؤلف فرهنگ جهانگیری نیز ذیل سکنگین آورده است: «... معرب آن سکنجین است» (انجو شیرازی ۱۳۴۹-۱۳۵۱، ج ۲، ص ۱۵۲۵) و مصحح در حاشیه این شاهد را از هدایة المتعلمین افزوده است: باز جالینوس

بستاید مر سکنگبین را و گوید معده را زیان ندارد، ... چه سکنگبین از شکر کنند وز انگبین کنند (اخوینی بخارایی ۱۳۴۴، ص ۱۶۹).

غلیان / قلیان: «غلیان/ قلیان به معنای "آلتی برای کشیدن تنباکو"، اصل کلمه نامعلوم است. آن را به هردو صورت می‌نویسند، ولی غلیان (با حرف «غ») رایج‌تر و ظاهراً صحیح‌تر است (اگر ریشه کلمه را غَلَّیان = «جوشش» بدانیم)» (نجفی ۱۳۸۲، ذیل غلیان/ قلیان). در پاسخ باید گفت غلیان/ قلیان برگرفته از واژه عربی غَلَّیون به همین معنی رایج در فارسی است ("water pipe, narghile, hubble-bubble": Wehr 1994, p. 799). واژه فارسی شده غلیان/ قلیان طبق قاعده تصحیح افراطی<sup>۱</sup> ساخته شده است. بسنجید با واژه غیر معیار ماکارانی که از روی واژه ماکارونی و واژه غیر معیار فرغان که از روی واژه فرغون ساخته شده است.

طوفان: «واژه فارسی طوفان صفت است و به معنای "غرّان، دمان" است و ربطی به "باد و باران بسیار شدید" ندارد. این واژه صفت فاعلی از مصدر توفیدن به معنای "فریاد بلند کشیدن" یا "غرّیدن و خروشیدن" است: ز آواز گردان بتوفید کوه/ زمین شد ز نعل ستوران ستوه (فردوسی). واژه توفنده به معنای «غرّنده و خروشنده» نیز از همین فعل مشتق شده است» (نجفی ۱۳۸۲، ذیل طوفان/ توفان). در تصحیح آنچه در غلط‌نویسیم آمده و متأسفانه به گستردگی در منابع دیگر نیز نقل شده باید گفت در فارسی فعل توفیدن وجود نداشته است و صورت رایج آن توفیدن بوده است (← فیروزبخش ۱۳۹۴). در نتیجه، توفان ربطی به توفیدن ندارد. توفان تصرفی است که فارسی‌زبانان دست‌کم از سده یازدهم قمری در املاهای واژه معرّب طوفان کرده‌اند. این املا ظاهراً نخستین بار در برهان قاطع ضبط شده و از آنجا به فرهنگ‌ها و منابع دیگر راه یافته است. از سوی دیگر، نگارنده هیچ شاهی برای توفان در معنی صفتی نیافته است و اینکه در غلط‌نویسیم واژه توفان صفت دانسته شده ظاهراً بر اساسی نیست. به سخن دیگر، توفان واژه‌ای ممکن است، نه موجود. یعنی می‌توان از بن فعل مصحّف توفیدن (توف) و پسوند صفت‌ساز -ان واژه توفان را ساخت (بسنجید با خندان)، ولی ظاهراً تاکنون چنین واژه‌ای ساخته نشده است. توفنده نیز، که قدیم‌ترین شاهی که نگارنده برای آن یافته از ملک الشعراء بهار است، از همین بن فعل مصحّف ساخته شده است. در شعر فردوسی نیز، که باید در آن «بتوفید» را به «بنوفید» اصلاح کرد

(← فردوسی ۱۳۹۳، ج ۱، ص ۲۴۵)، این واژه ظاهراً در معنی «لرزیدن» به کار رفته است، نه «فریاد بلند کشیدن» و «غزیدن و خروشیدن» (← انوری ۱۳۸۱، ذیل توفیدن).<sup>۱</sup>  
منش: منش، که در غلط‌نویسیم سهواً مدخل نشده، ولی در مدخل‌های پیدایش، رامش، نرمش و نیایش، به آن اشاره شده، برگرفته از واژه فارسی میانه *menišn* از ریشه *men-* است و مصدر آن نیز در فارسی میانه *menīdan* «اندیشیدن» (MacKenzie 1971, p. 55) است و از جمله با تکواژ تاریخی *men* در دشمن (در لغت به معنی «بداندیش») هم‌ریشه است.

نوین: «ساخت این کلمه از نظر دستور زبان فارسی غلط است، زیرا پسوند *in* همراه اسم می‌آید و آن را صفت می‌سازد، مانند آهنین، مسین، موین، خونین و نظایر این‌ها. اما واژه نو صفت است و نمی‌تواند با *in* صفت‌ساز ترکیب شود...» (نجفی ۱۳۸۲، ذیل نوین). حال آنکه نوین گونه دیگری واژه نوآیین است (صادقی ۱۳۷۲، ص ۲۱ حاشیه) و *in* در آن کوتاه‌شده آیین است و ربطی به پسوند *in* ندارد. نوآیین معنی‌های گوناگونی دارد و یکی از معنی‌های آن «نوپدیدآمده و بدیع» است (اسدی ۱۳۱۹، ص ۳۷۹ حاشیه). در فرهنگ‌های ترکی *nevîn* به معنی *Yeni, yepyeni (şey)* «چیز جدید، نو» آمده است و در آن‌ها به فارسی بودن *nevîn* اشاره کرده‌اند (Doğan 1981; Rado). این تحلیل نادرست که نوین از نو *in* ساخته شده در مقوله بازتحلیل<sup>۲</sup> می‌گنجد.

نیایش: «این واژه اسم مصدر است، به معنای «عبادت» و نیز «پرستش»، اما مصدر آن (نیاییدن؟) در فارسی به کار نمی‌رود» (نجفی ۱۳۸۲، ذیل نیایش). در فارسی مصدر نیاییدن وجود ندارد و نیایش برگرفته از واژه فارسی میانه *niyāyišn* (Nyberg 1974, p. 142) است و به همین شکل بسیط به فارسی رسیده و در فارسی باستان مشتق از پیشوند *\*ni-* و ریشه *(y)-gā* «آواز خواندن» بوده است (Ibid.).

## ۵- منابع غلط‌نویسیم

توجه به نوشتارگان<sup>۳</sup> یا آثار مربوط به درست و غلط و منابعی که مدخل‌های غلط‌نویسیم از آن‌ها استخراج شده است اهمیت بسیار دارد. در گفت‌وگو با بسیاری از کاربران غلط‌نویسیم دریافته‌ام که عموم آنان می‌پندارند مرحوم استاد نجفی مدخل‌های موجود در کتاب را

۱. نگارنده در مقاله دیگری درباره واژه طوفان سخن گفته است و در اینجا بیش از این به آن نمی‌پردازد.

2. Reanalysis

3. literature

به تفاریق و از جمله به‌هنگام ترجمه آثار ادبی غربی گرد آورده‌است. نگارنده حدود سیصد مدخل غلط‌نویسیم را، که مؤلف کتاب حکم به غلط بودن آن‌ها داده، به دقت بررسی کرده و درستی و نادرستی این حکم‌ها را سنجیده‌است. همچنین به کتاب‌ها و مقاله‌های پیشین مراجعه کرده و در مجموع، در بیش از نود درصد موارد، آرای درج‌شده در ذیل این مدخل‌ها را در کتاب‌ها و مقاله‌های پیشین یافته‌است و احتمال می‌دهد دیگر مدخل‌های کتاب نیز از منابع مشابه نقل شده باشد، ولی از آنجاکه در غلط‌نویسیم ذیل هر مدخل به منابع آن اشاره‌ای نشده‌است، کاربران مطالب گردآمده در کتاب را حاصل پژوهش‌ها و جست‌وجوهای خود مؤلف انگاشته‌اند. به سخن دیگر، از مجموع حدود سیصد مدخل بررسی‌شده، دست‌کم دویست‌وهفتاد مدخل غلط‌نویسیم حاصل گردآوری است و نه تألیف (یا به تعبیر قدما «تصنیف»). اغلب مدخل‌های غلط‌نویسیم برگرفته از فرهنگ نظام (محمدعلی داعی‌الاسلام)، یادداشت‌های قزوینی (محمد قزوینی)، «غلط مشهور» (عبدالرسول خیام‌پور)، غلط‌نویسیم (فریدون کار)، در مکتب استاد (سعید نفیسی)، غلط‌های فاحش فرهنگ‌های فارسی (حسن عمید)، در مکتب استاد (ضیاءالدین سجادی)، فرهنگ فارسی (محمد معین)، و ارکان سخن (محمدحسین رکن‌زاده آدمیت) است. در زیر پیشینه پژوهش فقط سه مدخل غلط‌نویسیم، که به‌صورت تصادفی انتخاب شده‌اند، آمده‌است:

#### مأیوس

- مأیوس: «آنچه از آن امید بریده شده باشد»، و به‌معنی «ناامید» در لغت نیامده، بلکه بدین معنی آنس آمده (رشیدی، ص ۴۴۷).
- مأیوس: «چیزی که از آن امید بریده شده باشد» و به‌معنی «نومید» مستعمل فارسیان، و بدین معنی در عربی یوأس / به فتح تحتانی / مأخوذ از یأس، و آیس / بالمد / مأخوذ از ایس / بالفتح / که قلب یأس است (لاله تیک چند بهار ۱۳۸۰).
- مأیوس: «آن چیز که از او امید بریده شده باشد» و به‌معنی «بی‌امید» که آن را در عرف «ناامید» گویند و لفظ مأیوس در لغت عرب نیامده، مگر مستعمل فارسیان است (از بهار عجم) (رامپوری ۱۳۳۷).
- مأیوس به‌معنی «ناامید»، و حال آنکه بدین معنی ایوس است، به وزن «عبوس» (کما فی القاموس) (نجم‌الغنی خان رامپوری ۱۳۹۶، ص ۱۰۷۰).

- مایوس: ناامید. این لفظ در عربی از مادهٔ ایس، که فعل لازم است، مایوس منه استعمال می‌شود و به معنی «چیزی که از آن ناامیدی شده باشد» و در معنی «ناامید» ایس صحیح است. پس مایوسِ فارسی در لفظ و معنی محرف است (داعی‌الاسلام ۱۳۰۵-۱۳۱۸).  
- مایوس: به معنای «ناامید». این کلمه در لغت عرب نیامده و از ساخته‌های فارسی‌زبانان است (در عربی برای بیان این معنی یائس و یؤوس می‌گویند که در فارسی مستعمل نیست). ... [شاهد] (نجفی ۱۳۸۲).

### مزلف

- مزلف / بر وزن منور/ «معشوق صاحب زلف و نوخط» و این تصرف فارسی‌زبانان متعرب است. محمد اسحاق شوکت گوید: مزلف است رخ خامه‌ام ز بخت سیاه / سواد شام فراقم خط لب جام است (از بهار عجم)، و در مصطلحات به معنی «معشوق نوخط»، و در چراغ هدایت نوشته که «مزلف لفظی است صناعی فارسی‌زبانان متعرب که به طریق صیغۀ عربی آورده‌اند مأخوذ از زلف، که لفظ فارسی از عالم نزاکت که از لفظ نازک تراشیده‌اند» (رامپوری ۱۳۳۷).

- مزلف به صیغۀ مفعول از باب تفعیل از مادهٔ زلف: [شاهد] (نجم‌الغنی خان رامپوری ۱۳۹۶، ص ۱۰۷۱).

- مزلف: ... اگرچه این لفظ عربی است، اما به این معنی استعمال نشده، چنانچه [= چنان‌که] لفظ زلف هم عربی است و در معنی زلف فارسی استعمال نشده (داعی‌الاسلام ۱۳۰۵-۱۳۱۸).

- مزلف، بر وزن «معظم»، کلمۀ مجعولی است که از زلف ساخته‌اند (خیام‌پور ۱۳۲۷-۱۳۲۸، سال ۲، شماره ۱، ص ۲۱؛ معین ۱۳۴۲-۱۳۴۷، ذیل مزلف، به نقل از خیام‌پور).

- زلف، به ضم ز، به معنی «موی سر» و فارسی است. کلاه هم فارسی است. شوخی آن‌ها را عربی فرض کرده، از آن اسم فاعل یا مفعول ساخته است و برخی نویسندگان از راه مزاح و خوشمزگی یا نادانی آن‌ها را می‌نویسند. البته نویسندگان فاضل، که مُقید به صحت انشاء خود هستند، باید از به‌کار بردنشان خودداری کنند (رکن‌زاده آدمیت ۱۳۴۷، ص ۴۳).

- مَزْلَف به معنای «دارای زلف». این کلمه را فارسی‌زبانان از واژهٔ فارسی زُلف به سیاق اسم مفعول عربی ساخته‌اند و در وصف «پسر خودآرا و جلف» گفته می‌شود. چون در فارسی فصیح معادلی ندارد، می‌توان استعمال آن را جایز دانست (نجفی ۱۳۸۲).

## وقایع

- وقایع / به فتح / رویدادها و حوادث و احوال و اخبار کارزارها، جمع وقعه که به معنی «فته» و «قتل» است. پس معنی اول مجاز باشد از معنی اخیر (از صراح و غیره) و کسانی که جمع واقعه داند خطاست (رامپوری ۱۳۳۷).

- وقایع: واقعه و خبرها. این معنی مخصوص فارسی است و در عربی جمع وقیعه است، به معنی «فته» و «قتل» (داعی‌الاسلام ۱۳۰۵-۱۳۱۸).

- در تداول ایرانیان وقایع جمع واقعه گرفته می‌شود (معین ۱۳۴۲-۱۳۴۷، ذیل وقایع).

- این کلمه در عربی جمع وقیعه به معنی «بدگویی در پشت سر کسی» است، اما در فارسی از قدیم آن را به منزله جمع واقعه به کار برده‌اند و اشکالی ندارد [شاهد] (نجفی ۱۳۸۲).

## ۱-۵- مدخل‌های افزوده شده به ویراست دوم

شمار زیادی از مدخل‌هایی که در ویراست دوم به کتاب افزوده شده و آن را پربارتر کرده برگرفته از پیشنهادها منتقدان غلط‌نویسیم بوده است. از جمله، آسیا / آسیاب، اعلام / اعلان، به بهانه، تذکر / تذکار، تفکر / تفکیر، تن‌آسانی / تن‌آسایی، چشمگیر، چهره، خلط / خلط، دعوی / دعوا، قصار، گشتن، لحیم، نمایانگر، ویران ساختن، یعنی / اعنی (← طبیب‌زاده ۱۳۹۶، ذیل هر مدخل).

## ۶- تجویزهای سلیقه‌ای

نگارنده معتقد است دست‌کم آن گروه از مدخل‌هایی که در غلط‌نویسیم نادرست دانسته شده نیازمند بازنگری جدی است. توجه به این نکته ضروری است که برای «تجویز» هم باید دلیل داشت و «صرفاً گفته فلان شخص نمی‌تواند برای نحوه کار زبان ملاک قرار گیرد» (هال ۱۳۵۰، ص ۵۱). در برخی از مدخل‌های غلط‌نویسیم دلیلی برای غلط دانستن مدخل ذکر نشده و نویسنده سلیقه شخصی خود را ذکر کرده است. در زیر، نمونه‌وار، به دو مورد از این دیدگاه‌ها اشاره و دیدگاه خود را نیز یادآور شده‌ایم:

برای: «کلمه اَثَر در عربی به معنای «نشانه بازمانده از چیزی» و خاصه «جای پا» است و از آن در فارسی حرف اضافه مرکبِ برائِث را ساخته‌اند به معنای «در دنبال، از پی» و مجازاً «به سبب» [چهار شاهد برای برائِث]. در متون قدیم، ترکیبِ برپی نیز به همین معنی به کار رفته است [دو شاهد برای برپی]. ترکیبِ درائِث که گاهی در نوشته‌های امروزه به چشم

می‌خورد غلط است و به جای آن باید گفت: بر اثر» (نجفی ۱۳۸۲). چنان‌که می‌بینیم، در این مدخل نیز بی‌هیچ دلیلی حرف اضافه‌ی در اثرِ غلط دانسته شده است. در رد دیدگاه مندرج در غلط‌نویسیم باید گفت: ۱. در فارسی ترکیب عربی «علی‌اثره» به برپی و بر اثر و ترکیب عربی «فی‌اثره» به درپی و در اثر ترجمه شده است. همه‌شش ترکیب و واژه یادشده با هم مترادف‌اند. اثر و پی به معنی «ردپا» هستند. پس همان‌گونه که حرف اضافه‌ی در می‌تواند با پی ترکیب شود و حرف اضافه‌ی مرکبِ درپی را بسازد، می‌تواند با اثر نیز ترکیب شود و حرف اضافه‌ی مرکبِ در اثر را بسازد. ۲. در اثر دست‌کم از سده پنجم در معنی حقیقی «در دنبال، از پی» و دست‌کم از سده سیزدهم در معنی مجازی «در نتیجه» در متن‌های فارسی به کار رفته است و کاربرد آن منحصر به «نوشته‌های امروزه» نیست:

قرن ۵: برادر بوالحسن عراقی با همه لشکر گُرد و عرب به هرات بباشد تا بوالحسن در اثر وی در رسد (بیهقی ۱۳۵۰، ص ۶۵۰).

قرن ۱۳: در اثر آفت سال‌ها، اغلب جنس را از عراق و فارس می‌آوردند (تحویلدار اصفهانی ۱۳۴۲، ص ۵۳).

سن... سالگی: عبارت «در سن... سالگی» درست نیست و باید یا کلمه سن یا کلمه سالگی را از آن حذف کرد. مثلاً باید گفت: «در بیست سالگی» یا «در سن بیست»، و نه «در سن بیست سالگی» (نجفی ۱۳۸۲). این در حالی است که: ۱. سال و سن مترادف نیستند و نباید پنداشت عبارت «در سن بیست سالگی» حشو دارد، زیرا سال واحدواژه است. واحدواژه‌ها پس از عدد می‌آیند و مثلاً می‌گوییم «دو سال زندان»، در حالی که نمی‌توان گفت\* «دو سن زندان». ۲. سن در این معنی فقط با سال به کار نمی‌رود و حتی می‌توان گفت: «در سن شش ماهگی» (برگرفته از اینترنت). ۳. ساخت سن... سالگی دست‌کم از سده ششم، با بسامد بالا، در متن‌های فارسی به کار رفته است: خواجه بلفتح گفت: «من در سن هفده هجده سالگی بودم پیش شیخ آمدم» (محمد منور ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۱۴۷). ۴. در این ساخت می‌توان سن را حذف کرد و گفت: «در بیست سالگی»، ولی صورت «در سن بیست سالگی» نیز کاملاً طبیعی است.

چنان‌که دیدیم، در مدخل‌های جداره، جوهره، نعنأ، و بسیاری از مدخل‌های دیگر نیز سلیقه‌های شخصی مؤلف وارد کتاب شده است.

## ۷- سخن پایانی

در این مقاله به دیدگاه‌های درج‌شده در ذیل بیش از صدوده مدخل غلط‌نویسیم اشاره شده است. این‌ها به‌جز واژه‌ها و ترکیب‌هایی است که بهتر بود در کتاب مدخل شود، ولی جای آن‌ها در کتاب خالی است و ما ده‌ها مورد از آن‌ها را یادآور شدیم.

روش ما پژوهش بر روی تک‌تک واژه‌هایی بوده است که، برخلاف آنچه در غلط‌نویسیم آمده، آن‌ها را درست می‌دانیم. این با روش کلی‌گویی رایج میان طرفداران یا مخالفان چنین کتاب‌هایی متفاوت است. نگارنده قویاً معتقد است برای رسیدن به نتیجه نهایی در مورد درست و غلط در زبان باید از کلی‌گویی پرهیز کرد و درباره هر واژه جداگانه «پژوهش» کرد و اگر جز این باشد، بحث درباره درست و غلط در زبان هیچ‌گاه پایان نخواهد یافت.

نگارنده باز هم تأکید و تکرار می‌کند که اغلب دیدگاه‌های مندرج در غلط‌نویسیم (به‌ویژه در چاپ نخست)، جز در مواردی اندک (مانند برخی واژه‌ها و ساخت‌های نحوی گرده‌برداری‌شده)، تألیف مؤلف فقید آن نیست و از صدها سال پیش در فرهنگ‌های فارسی و آثار ادبی این زبان به آن‌ها اشاره شده است، ولی به‌دلیل بیگانگی عموم مخاطبان غلط‌نویسیم و پژوهشگران این حوزه با فرهنگ‌های کهن فارسی، تا جایی که نگارنده می‌داند، هیچ پژوهشگری به پیشینه مطالب کتاب در منابع کهن اشاره‌ای نکرده است. در نتیجه، اگر کسی قصد دفاع از کتاب را دارد، به‌طریق اولی باید از مندرجات منابع قدیم‌تر دفاع کند. این را نیز بیفزاییم که گرد آمدن دیدگاه‌های پیشین در کتابی واحد و بی‌نیاز کردن کاربر از مراجعه به منابع گوناگون از محاسن این کتاب است.

از آنچه در این مقاله ذکر شد نباید این‌گونه استنباط کرد که هرچه در این کتاب آمده نادرست است. نگارنده به‌صراحت متذکر می‌شود که بسیاری از مدخل‌های غلط‌نویسیم برای مراجعه‌آنی و رهنمون شدن به‌سوی پاسخ‌یاری‌رسان است و در آن مطالب سودمند فراوانی نیز هست. برای نمونه، شاهد‌های موجود در کتاب، که کاربرد واژه را در گذشته نشان می‌دهد، برای پژوهشگران بسیار کارآمد است. هرچند که مطالب سودمند کتاب در مدخل‌هایی که غلط دانسته شده است کاهش چشمگیری می‌یابد.

نباید فراموش کرد که غلط‌نویسیم «فرهنگ» است و به‌اقتضای فرهنگ بودنش، مطالب ذیل هر مدخل کوتاه است. درباره مدخل‌های کتاب گاه می‌توان تا چندین برابر حجم کنونی آن مدخل سخن گفت و مطلب را از زاویه‌های گوناگون کاوید. در نتیجه، کاربر کتاب برای



دست یافتن به پاسخ کامل‌تر و دقیق‌تر باید به فرهنگ‌های گوناگون (و نه فقط یک فرهنگ) و پیکره‌های تاریخی و معاصر نیز مراجعه کند.

آنچه در این مقاله گفته شد مربوط به زبان فارسی در مفهوم گسترده آن است (نه فقط زبان فارسی معیار) و نمی‌توان با این استدلال که هدف کتاب غلط‌نویسیم معیارسازی زبان فارسی است، نقدهای مطرح‌شده را نادیده گرفت. نخست اینکه برای معیارسازی نیز باید دلیل استوار داشت و نمی‌توان دلیل‌های فاقد پشتوانه علمی یا مبتنی بر سلیقه‌های شخصی را تحت عنوان معیارسازی به دیگران عرضه کرد. دیگر اینکه مؤلف غلط‌نویسیم نه در این کتاب و نه در گفت‌وگوها و سخنرانی‌های خود به درستی هیچ‌گاه ادعای معیارسازی زبان فارسی را نداشته است و بی‌گمان او بیش از طرفداران کتاب از نیت خود آگاه بوده است. زیرا به خوبی می‌دانسته است که در دنیای امروز، برخلاف گذشته، معیارسازی زبان اغلب برعهده نهادهایی دولتی مانند فرهنگستان‌ها و آموزش و پرورش و گاه رسانه‌ها و خبرگزاری‌ها و مطبوعات و مؤسسه‌های انتشاراتی و مؤسسه‌های فرهنگ‌نویسی است، و نه اشخاص.

#### منابع

- ابراهیم قوام فاروقی (۱۳۸۵)، شرفنامه منیری، به کوشش حکیمه دبیران، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی، دو جلد.
- ابن منظور (۱۴۰۸ هجری / ۱۹۸۸)، لسان العرب، به کوشش علی شیری، بیروت، دار احیاء التراث العربی، هجده جلد.
- ابوالحسن خرقانی (۱۳۷۰)، ← شرح احوال و اشعار شاعران بی‌دیوان در قرن‌های ۳، ۴، ۵ هجری قمری (۱۳۷۰).
- ابوبکر بستی (۱۳۹۱)، ← صادقی، علی اشرف (۱۳۹۱).
- اثیر اخسیکتی (۱۳۳۷)، دیوان، به کوشش رکن‌الدین همایون‌فرخ، تهران، رودکی.
- اخوینی بخارایی (۱۳۴۴)، هداية المتعلمين في الطب، به کوشش جلال متینی، مشهد، دانشگاه فردوسی مشهد.
- ادیب‌صابر (۱۳۴۳)، دیوان، به کوشش محمدعلی ناصح، تهران، علمی.
- ازرقی هروی، ابوبکر زین‌الدین (۱۳۳۶)، دیوان، به کوشش سعید نفیسی، تهران، زوار.
- اسدی (۱۳۱۹)، لغت فرس، به کوشش عباس اقبال، تهران، مجلس.
- اسفراینی (۱۳۷۵)، تاج التراجم فی تفسیر القرآن للأعاجم، به کوشش نجیب مایل هروی و علی‌اکبر الهی خراسانی، تهران، میراث مکتوب و علمی و فرهنگی، سه جلد.

- الیاس، انطون الیاس و ادوار ا. الیاس (۱۹۷۹)، قاموس الیاس العصری (عربی - انجلیزی)، القاهرة، شركة دار الیاس العصرية.
- انجو شیرازی، میرجمال‌الدین حسین (۱۳۴۹-۱۳۵۱)، فرهنگ جهانگیری، ویراسته رحیم عقیقی، مشهد، دانشگاه فردوسی، سه جلد.
- انوری، حسن (سرپرست) (۱۳۸۱)، فرهنگ بزرگ سخن، تهران، سخن، هشت جلد.
- انوری، حسن و یوسف عالی عباس‌آباد (۱۳۹۰)، فرهنگ درست‌نویسی سخن، تهران، سخن.
- انیس، ابراهیم و عبدالحلیم منتصر و عیطة الصوالحي و محمد خلف الله احمد (۱۹۷۲)، المعجم الوسيط، مجمع اللغة العربية، القاهرة.
- برهان (۱۳۷۶)، برهان قاطع، به کوشش محمد معین، تهران، امیرکبیر، پنج جلد.
- بعلبکی، روحی (۱۹۹۵)، المورد (قاموس عربی - انکلیزی)، بیروت: دارالعلم للملایین.
- بلعمی (۱۳۸۰)، تاریخ‌نامه طبری، به کوشش محمد روشن، تهران، سروش، پنج جلد.
- بلعمی، ابوعلی محمد (۱۳۴۱)، تاریخ بلعمی، به کوشش محمدتقی بهار و محمد پروین گنابادی، تهران، وزارت فرهنگ.
- بهار، محمدتقی (۱۳۷۵)، سبک‌شناسی، تهران، امیرکبیر، سه جلد.
- بیغمی، محمدبن شیخ احمد (۱۳۳۹-۱۳۴۱)، داراب‌نامه، به کوشش ذبیح‌الله صفا، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- بیغمی، محمدبن شیخ احمد (۱۳۸۸)، فیروزشاه‌نامه، به کوشش ایرج افشار و مهران افشاری، تهران، چشمه.
- بیهقی (۱۳۵۰)، تاریخ بیهقی، به کوشش علی‌اکبر فیاض، مشهد، دانشگاه مشهد.
- پوردوود، ابراهیم (۱۳۲۸)، «ارتشتار»، مجله یغما، شماره ۲۱، صفحه‌های ۵۰۹-۵۱۴.
- تاریخ شاهی قراختانیان (۲۵۳۵ [= ۱۳۵۵])، به کوشش محمدابراهیم باستانی پاریزی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام (۱۳۶۴)، منسوب به سید مرتضابن داعی حسنی رازی، به کوشش عباس اقبال آشتیانی، تهران، اساطیر.
- تحویلدار اصفهانی، میرزا حسین خان (۱۳۴۲)، جغرافیای اصفهان، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، دانشگاه تهران.
- ترجمة تفسیر طبری (۱۳۳۹-۱۳۴۳)، به کوشش حبیب یغمایی، تهران، دانشگاه تهران، هفت جلد.
- تفضلی، احمد (۱۳۴۸)، واژه‌نامه مینوی خرد، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- جمال‌الدین اصفهانی، محمدبن عبدالرزاق (۱۳۲۰)، دیوان، به کوشش حسن وحید دستگردی، تهران، ابن سینا.
- چنگیزی، احسان (۱۳۹۵)، فرهنگ توصیفی دستور تاریخی، تهران، علمی.

- حافظ ابرو، عبدالله بن لطف‌الله (۱۳۵۰)، ذیل جامع‌التواریخ رشیدی، به کوشش خان‌بابا بیانی، تهران، انجمن آثار ملی.
- خانلری، پرویز ناتل (۱۳۹۵)، تاریخ زبان فارسی، سه جلد در یک مجلد، تهران، فرهنگ نشر نو - آسیم.
- خانلری، پرویز ناتل (۲۵۳۵ [= ۱۳۵۲])، دستور زبان فارسی، تهران، بابک.
- خدایار، ابراهیم و حسن ذوالفقاری (۱۳۹۲)، شیوه‌نامه ویرایش، تهران، دانشگاه تربیت مدرس.
- خیام‌پور، عبدالرسول (۱۳۲۷-۱۳۲۸) «غلط مشهور»، مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز، دوره ۱، شماره ۱ تا دوره ۲، شماره ۲ و ۳.
- خیام‌پور، عبدالرسول (۱۳۸۸)، دستور زبان فارسی، تبریز، تهران.
- داعی‌الاسلام، محمدعلی (۱۳۰۵-۱۳۱۸)، فرهنگ نظام، حیدرآباد دکن (چاپ افست: ۱۳۶۲-۱۳۶۴، تهران، دانش).
- دبیرسیاقی، محمد (و همکاران) (۱۳۶۱-۱۳۹۷)، لغت‌نامه فارسی، تهران، مؤسسه لغت‌نامه دهخدا، هشت جلد.
- دبیرمقدم، محمد (۱۳۶۹)، «پیرامون رادر زبان فارسی»، مجله زبانشناسی، شماره ۱۳.
- دهخدا و همکاران (۱۳۷۶)، لغت‌نامه، تهران، مؤسسه لغت‌نامه دهخدا.
- ذوالفقاری، حسن (۱۳۹۵)، آموزش ویراستاری و درست‌نویسی، تهران، علم.
- رامپوری، غیاث‌الدین محمد (۱۳۳۷)، غیاث‌اللغات، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، معرفت.
- رشیدی تتوی (بی‌تاریخ)، منتخب‌اللغات شاه‌جهانی (فرهنگ عربی - فارسی)، تهران، کتابفروشی علمیه اسلامی.
- رکن‌زاده آدمیت، محمدحسین (۱۳۴۷)، ارکان سخن، تهران، شرق.
- زرتشت بهرام‌پژدو (۱۳۴۳)، ارداویراف‌نامه منظوم، به کوشش رحیم عقیقی، دانشگاه مشهد.
- سامعی، حسین (۱۳۹۵)، صرف در زبان فارسی، تهران، کتاب بهار.
- سروری، محمدقاسم (۱۳۳۸-۱۳۴۱)، مجمع‌الفرس، به کوشش محمد دبیرسیاقی، علی‌اکبر علمی، تهران.
- سعدی، مصلح‌بن عبدالله (۱۳۸۶)، کلیات سعدی، به کوشش حسن انوری، تهران، قطره.
- سورآبادی، ابوبکر عتیق نیشابوری (۱۳۸۱)، تفسیر سورآبادی، به کوشش علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، تهران، فرهنگ نشر نو، پنج جلد.
- شاهری لنگرودی، جلیل (۱۳۸۲)، مجموعه کامل اصول و قواعد ویرایش، تهران، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران جنوب.
- شرح احوال و اشعار شاعران بی‌دیوان در قرن‌های ۳، ۴، ۵ هجری قمری (۱۳۷۰)، تصحیح محمود مدبری، تهران، پانوس.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۷۱)، «شیوه‌ها و امکانات واژه‌سازی در زبان فارسی معاصر (۷)»، مجله نشر دانش، سال ۱۲، شماره ۶، صفحه‌های ۱۹-۲۳.

- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۷۲ الف)، «شیوه‌ها و امکانات واژه‌سازی در زبان فارسی معاصر (۱۰)»، مجله نشر دانش، سال ۱۳، شماره ۴، صفحه‌های ۱۵-۲۳.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۷۲ ب)، «شیوه‌ها و امکانات واژه‌سازی در زبان فارسی معاصر (۱۱)»، مجله نشر دانش، سال ۱۳، شماره ۵، صفحه‌های ۲۱-۲۵.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۸۲)، «فرهنگ اصطلاحات دوره قاجار: فسون و نظمی»، مجله زبان‌شناسی، شماره ۳۵، صفحه‌های ۱۳۹-۱۵۴.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۸۴ الف)، «یک تحول آوایی دیگر زبان فارسی: فرایند افزوده شدن صامت "ر" به بعضی از کلمات»، مجله زبان‌شناسی، شماره ۳۹، صفحه‌های ۱-۱۶.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۸۴ ب)، «کلمات روسی در زبان فارسی و تاریخچه ورود آن‌ها»، مجله زبان‌شناسی، شماره ۴۰، صفحه‌های ۳۰-۴۶.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۸۵)، «تحول صامت "ق" عربی در زبان فارسی»، مجله زبان‌شناسی، شماره ۴۱ و ۴۲، صفحه‌های ۳-۳۲.
- صادقی، علی‌اشرف و اکرم حاجی‌سیدآقایی (۱۳۸۹)، «برخی نشانه‌های نادر جمع در زبان فارسی»، مجله دستور، شماره ۶، صفحه‌های ۵۴-۷۶.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۹۱ الف)، تحقیق در کتاب المصداغ ابو بکر بُستی، مجله آینه میراث، ضمیمه ۲۳.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۹۱ ب)، «اضافه شدن پسوند -آ مصدری به اسامی معنی»، مجله دستور، شماره ۸، صفحه‌های ۹-۲.
- صفرزاده، بهروز (۱۳۸۱)، «واژه‌های عربی بحث‌انگیز در فارسی امروز»، مجله معارف، شماره ۵۶، صفحه‌های ۹۲-۱۰۹.
- صفی‌پوری، عبدالرحیم‌بن عبدالکریم (۱۳۹۷)، منتهی الارب فی لغات العرب، به کوشش علیرضا حاجیان‌نژاد، تهران، سخن.
- طباطبایی، علاء‌الدین (۱۳۹۵)، فرهنگ توصیفی دستور زبان فارسی، تهران، فرهنگ معاصر.
- طیب‌زاده، امید (۱۳۹۱)، دستور زبان فارسی؛ براساس نظریه گروه‌های خودگردان در دستور وابستگی، تهران، مرکز.
- طیب‌زاده، امید (۱۳۹۶)، غلط‌نویسیم؛ از چاپ اول تا ویراست دوم، تهران، کتاب بهار.
- عبداللطیف شوشتری (۱۳۶۳)، تحفة العالم و ذیل التحفه، به کوشش ص. موحد، تهران، طهوری.
- عمر، احمد مختار (۱۴۲۹ قمری / ۲۰۰۸)، معجم اللغة العربية المعاصرة، قاهره، عالم الکتب.
- عنصرالمعالی، کیکاووس‌بن اسکندر (۱۳۴۵)، قابوس‌نامه، به کوشش غلامحسین یوسفی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- عوفی، سدیدالدین محمد (۱۳۵۹)، جوامع‌الحکایات، جزء اول از قسم دوم، به کوشش امیربانو مصفا (کریمی)، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- فردوسی (۱۳۹۳)، شاهنامه، تصحیح جلال خالقی مطلق، تهران، سخن، دو جلد.

- فیروزآبادی، مجدالدین محمدبن یعقوب (۱۳۷۱ قمری / ۱۹۵۲)، القاموس المحيط، بیروت، دارالجیل، چهار جلد.
- فیروزبخش، پژمان (۱۳۹۴)، «توفیدن یا نوفیدن؟ تصحیح واژه‌ای از شاهنامه فردوسی»، مجله فرهنگ‌نویسی، شماره ۹، صفحه‌های ۱۱۹-۱۳۲.
- قیم، عبدالنبی (۱۳۹۳)، فرهنگ معاصر عربی - فارسی، ویراست دوم، تهران، فرهنگ معاصر، دو جلد.
- کاخی، مرتضی (۱۳۷۸)، شیوه نگارش، تهران، امیرکبیر.
- کردی نیشابوری، ادیب یعقوب (۲۵۳۵ = [۱۳۵۵])، کتاب البلغه، به کوشش مجتبی مینوی و فیروز حریریچی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- کرمینی، علی‌بن محمدبن سعید ادیب (۱۳۸۵)، تکملة الأصفان: فرهنگ عربی - فارسی، به کوشش علی رواقی، با همکاری زلیخا عظیمی، دو جلد، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- لاله تیک‌چند بهار (۱۳۸۰)، بهار عجم، به کوشش کاظم دزفولیان، تهران، طلایه، سه جلد.
- محمد غزالی، ابوحامد (۱۳۶۲)، مکاتیب فارسی غزالی به نام فضائل الانام من رسائل حجة الاسلام، به کوشش عباس اقبال، تهران، امیرکبیر.
- محمد لاد دهلوی (۱۸۹۹)، مؤیدالفضلا، کانپور، مطبع نامی منشی نول کشور، دو جلد.
- محمد منور (۱۳۶۶)، اسرارالتوحید، به کوشش محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، آگاه، دو جلد.
- محمدبن عبدالخالق (۱۳۹۲ قمری)، کنزاللغات، به کوشش رضا علوی، تهران، مرتضوی، دو جلد.
- محمودبن حسین کاشغری (۱۳۸۹)، دیوان لغات‌الترک، ترجمه حسین محمدزاده صدیق، تبریز، اختر.
- محمودبن محمد اصفهانی (۱۳۶۴)، دستورالوزاره، به کوشش رضا انزلی‌نژاد، تهران، امیرکبیر.
- مسعود، جبران (۱۹۹۲)، الرائد، بیروت، دارالعلم للملایین.
- معلوف، لوتیس (۱۹۹۶)، المنجد فی اللغة، بیروت، دارالمشرق.
- معلوف، لوتیس (۲۰۰۰)، المنجد فی اللغة العربية المعاصرة، بیروت، دارالمشرق.
- معین، محمد (۱۳۴۷-۱۳۴۲)، فرهنگ فارسی، تهران، امیرکبیر، جلد ۱-۴، چاپ اول.
- معین، محمد (۱۳۶۳)، اسم مصدر - حاصل مصدر، تهران، امیرکبیر.
- منصوری، یدالله و جمیله حسن‌زاده (۱۳۸۷)، بررسی ریشه‌شناسختی افعال در زبان فارسی، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- موفق هروی، ابومنصور (۱۳۴۶)، الابنیه عن حقایق الادویه، به کوشش احمد بهمینیار، تهران، دانشگاه تهران.
- موفق هروی، ابومنصور (۱۳۸۸)، الابنیه عن حقایق الادویه، نسخه‌برگردان نسخه خطی شماره A. F. 340 کتابخانه ملی اتریش، تهران، میراث مکتوب.
- مؤید خوارزمی، محمد (۱۳۸۶)، ترجمه احیاء علوم‌الدین، نوشته امام محمد غزالی، به کوشش حسین خدیو جم، علمی و فرهنگی، ۴ جلد.
- میرزاهمدی خان استرآبادی (۱۳۹۴)، سنگ‌لاخ، به کوشش حسین محمدزاده صدیق، تبریز، اختر.

- مینوی، مجتبی (۱۳۴۵)، «اگرچه، با آنکه، هرچند»، مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، سال ۱۳، شماره ۴.
- مینوی، مجتبی (۱۳۸۱)، «اگرچه، با آنکه، هرچند»، مندرج در: مینوی بر گستره ادبیات فارسی، به کوشش ماه‌منیر مینوی، تهران، توس.
- ناصرخسرو (۲۵۳۶ [= ۱۳۵۶])، سفرنامه ناصرخسرو، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، زوار.
- ناصرخسرو (۱۳۷۱)، سفرنامه ناصرخسرو (متن کامل)، به کوشش جعفر شعار، تهران، قطره.
- نجم‌الغنی خان رامپوری (۱۳۹۶)، نهج‌الادب، تحقیق و تصحیح زهره مشاور، تهران، سخن.
- نصیری، محمدرضا و عبدالجمیل نصیری (۱۳۹۳)، فرهنگ نصیری (ترکی جغتایی، رومی، قزلباشی، روسی، و قلماقی به فارسی)، به کوشش حسن جوادی و ویلم فلور، با همکاری مصطفی کاجالین، تهران / تبریز، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی / آیدین.
- نظام‌الملک (۱۳۹۸)، سیرالملوک، به کوشش محمود عابدی، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی / سخن.
- نیکوبخت، ناصر (۱۳۹۵)، مبانی درست‌نویسی زبان فارسی معیار، تهران، چشمه.
- هال، رابرت (۱۳۵۰)، زبان و زبان‌شناسی، ترجمه محمدرضا باطنی، تهران، فرانکلین.
- یارشاطر، احسان (۱۳۳۶)، «غم زبان»، مجله سخن، سال ۸، شماره ۲.
- Campbell, Lyle and Mauricio J. Mixco (2007), *A Glossary of Historical Linguistics*, Edinburgh, Edinburgh University Press.
- Doerfer, Gerhard (1965), *Türkische und mongolische Elemente im Neupersischen*, band II, Wiesbaden, Steiner.
- Doğan, Mehmet (1981), *Büyük Türkçe Sözlük*, Ankara.
- Dozy, R (1881), *Supplément aux dictionnaires arabes I-II*, Leyde.
- Durkin-Meisterernst, Desmond (2004), *Dictionary of Manichaean Middle Persian and Parthian*, Brepols, Turnhout, Belgium.
- Gharib, Badrozzaman (1995), *Sogdian Dictionary*, Tehran, Farhangan.
- Haspelmath, Martin and Andrea D. Sims (2010), *Understanding Morphology*, second edition, Hodder Education, UK.
- Lane, Edward William (1863-1893), *Arabic-English Lexicon*, London.
- Mackenzie, David Neil (1971), *A Concise Pahlavi Dictionary*, Oxford University Press, Oxford.
- Nyberg, Henrik Samuel (1974), *A Manual of Pahlavi II*, Wiesbaden, Otto Harrassowitz. چاپ افسست: تهران، اساطیر، ۱۳۹۰
- Rado, Şevket (?), *Hayat Büyük Türk Sözlüğü*, Istanbul.

Soanes, Catherine and Angus Stevenson (2005), *Oxford Dictionary of English*, Second Edition, revised, Oxford University Press, Oxford.

Wehr, Hans (1994), *A Dictionary of Modern Written Arabic (Arabic-English)*, Edited by J. Milton Cowan, 4<sup>th</sup> Edition, Otto Harrassowitz. (چاپ افسست: تهران، مشکوة)